

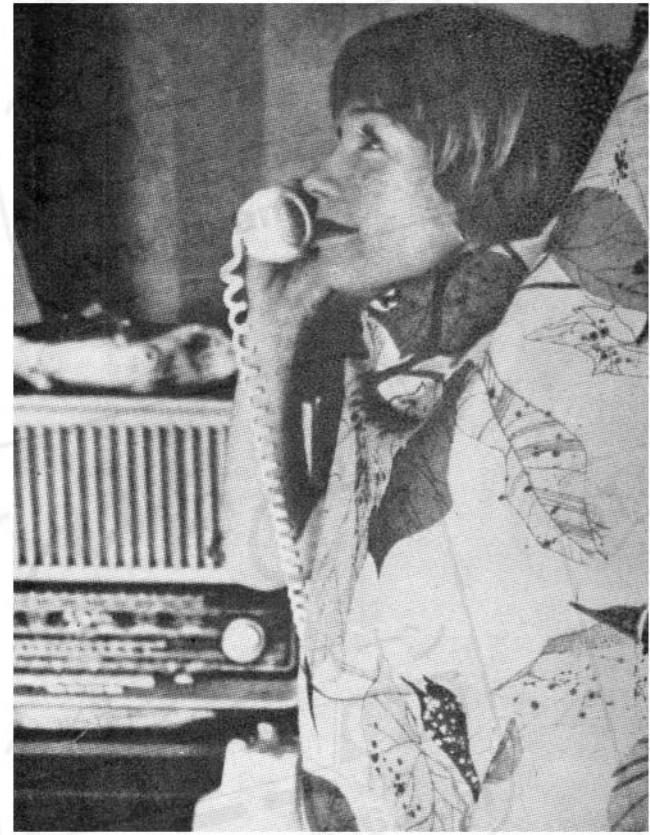
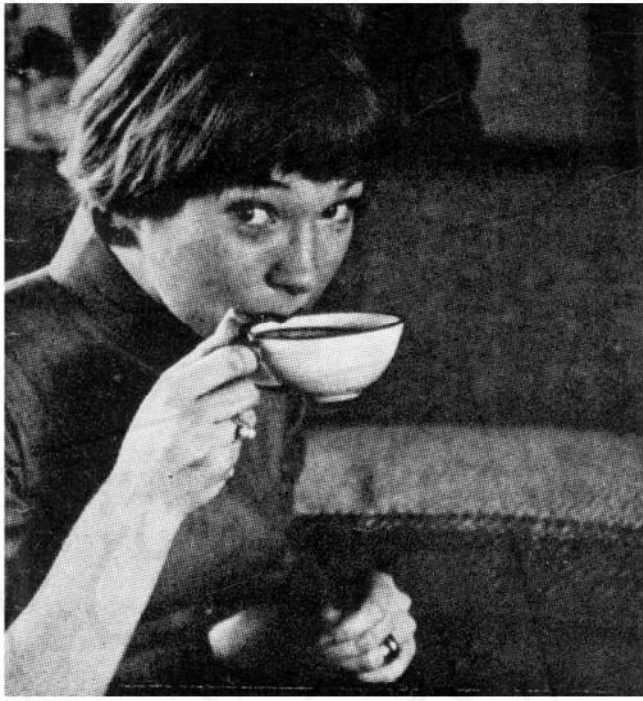
تتاره سينما



پيگان جوانان ۵۶

پيگان. جياوانان

www.javanan56.com



شرلی شیطان ، شوخ و بذله‌گو

خودشان استقلال روحی خویش را حفظ کنند، آدمی هر قدر آزادی بیشتری داشته باشد بدان کمتر نیاز دارد، خیلی‌ها ازدواج ما را ازدواج تجربی لقب داده‌اند بین آنها زیادند کسانی که ازدواج‌های سوم و چهارم را پشت سر دارند و خیال میکنند جدائی از فرزندم مرا رنج نمیدهد، اما از او جدا هستم چون مایل نیستم در آمریکا تربیت شود، او دارد همه چیزهایی را یاد می‌گیرد که یک دختر بچه آمریکائی یاد می‌گیرد ولی در خلال یاد گرفتن این چیزها در کنار یک دختر پاکستانی و یک دختر اندونزی نشسته است.

دخترم انگلیسی و زاپونی را بطور کامل و پنج زبان دیگر نیز آشنائی دارد.

میدانید «سانچیکو» به ژاپنی یعنی «بچه شاد» ، بچه من واقماً شاد است چون آزاد از قید خود خواهی پدر و مادر ، دارد چیز یاد می‌گیرد....»

و بعد «شرلی» به یک سفر آسیائی دست زد و مدت ها در هندوستان بیدیدار از آثار تاریخی برداخت و اواسط ۱۹۶۹ برای بازی در فیلم «دو قاطر برای خواهر سارا» دعوت شد ، «شرلی» می‌گوید: « من از این سوژه بخصوص وقتی خوشم آمد که فهمیدم «کلینت ایستوود» هم بازی دارد، میدانید که علاوه بر قاطری که بمن سواری میدهد، «هوگان» نامی قاطر دوم من میشود چون همه کاری را برای من انجام میدهد، باضافه اینکه من میبایستی دو تیپ مختلف را در این فیلم بازی میکردم که برایم هیجان انگیز بود. و علاوه من در بازی در این فیلم مقید نبودم ، حتی یکبار تنها به طنجه ، رباط و واحه‌های کوچک صحراهای مراکش سفر کردم و فیلمبرداری دو روز بتأخیر افتاد. میدانید شاید من تنها هنرپیشه‌ها لیوود باشم که ویزای نامحدود دارم و هر زمان بخواهم دست بسفر میزنم .»

«شرلی» زنی است تگرو ، روشنفکر ، فعال و اهل عمل و بقول «ارنی کوواکز» (کسی که با شرلی آشنائی دارد نیازی به دائره‌المعارف ندارد!)

و این واقعیتی است چون «شرلی» از آخرین مد تا آخرین بحران‌های خاور میانه می‌تواند با تسلط و آگاهی کامل حرف بزند . «شرلی» شانزده سالست که بطور مداوم در سینما فعالیت دارد. وی زمانی که بیش از ۵ سال نداشت (در حال حاضر ۳۶ سال دارد) وسیله پدرش «آیرا بیٹی» که یک موزیسین بود و مادرش «کاتلین مک‌لین» که یک هنرپیشه مهم تئاتر بود و در کالج هریلند تدریس دراماتیک میکرد، فنون و رموز بسیاری از هنرها آموخت و هنوز پنج سالش به پایان نرسیده بود که پاله را به هارت یک رقص حرفه ای میرقصید ، وقتی که شانزده سال داشت با بازی در نمایشنامه «او کلاهما» به کار سینما روی کرد و طی شانزده سال فعالیتش سه بار برای فیلم «بعضی‌ها دوان دوان آمدند» ، «آپارتمان» و «ایرما خوشگله» کاندید دریافت اسکار بهترین هنرمند زن شده که در هر سه آنها تیپ یک زن لوده و شوخ را داشته خودش در مورد شوخی می‌گوید:

«من بیشتر از هر مسئله و موردی در زندگی برای «شوخی» اهمیت قائل هستم ، چون در دنیای ما یگانه راه فرار از خوشونت زندگی، شوخی است، اگر شوخی بیشتر رواج می‌یافت دنیا حالا وضع بهتری نسبت به امروز داشت .»

و باین روحیه «شرلی» باز هم مدتی است از «سینما» کناره گرفته و نزد همسرش در توکیو زندگی میکند.

■ «شرلی مک‌لین» که این روزها «دو قاطر برای خواهر سارا» اوروی پرده است ، از جمله معدود ستارگان استثنائی هالیوودست که هیچ گاه خود را مقید به پذیرش محدودیتها و سنت‌های جامعه سینمای آمریکانکرده است.

«شرلی» زنی است صادق و صمیمی ، رنگ گوینجوی که کمتر کسی است که در هالیوود از نیش زبانش فرنجیده باشد، جذابیت و شیرینی زنانه‌ای دارد، مع هذا فتور نیک و یازپیا نیست، تیپ خاصی است با اندامی که حالتی خوش و متناسب دارد، در وجود «شرلی» بیش از هر چیز «چشمهای شوخ» و بعد «تسمه ملیح» وی جلب نظر می‌کند.

بیش از هر چیز به «پول» فکرمی‌کند و بدان علاقه دارد. اولین ستاره‌ای بود که تقاضای یک میلیون دلار دستمزد کرد، ولی گاه شده است که برای بازی در نقش دلخواهش بقول معروف از شر شیطان پیاده شده و بهمین جهت وقتی تهیه کننده ای سراغ او میرود اگر سوژه آنجسانی نداشته باشد قید یک میلیون دلار را میزند!

برای «شرلی» ابداً اهمیتی ندارد که نتواند حتی مدت‌ها فیلم بازی نکند «شرلی» در سپتامبر سال ۱۹۶۶ بعد از بازی در فیلم «گامبیت» از سینما کناره گرفت و به جمعیت خیریه «تام دالی» پیوست و تا فوریه ۱۹۶۷ برای این جمعیت در کشورهای آسیائی خدمت کرد و بعدها به گروه قایق نمایشات پیوست و در «ویتنام» ، «لائوس» ، «تایلند» برنامه اجرا نمود و در سال ۱۹۶۸ قصد پیوستن به گروه تازه‌ای را داشت که «ویتوریو دیسکا» به سراغش آمد برای فیلم «هفت بار زن» ... این نقشی از معدود رلهائی بود که «شرلی» بخاطرش حاضر شد کمتر از یک میلیون دلار دستمزد دریافت دارد.

«شرلی» بعد از بازی در «هفت بار زن» مدت شش ماه نزد همسرش «استیو پارک» و دخترش «استفانی» که در ژاپن بسر می‌برد رفت.

«شرلی» ممکن است ماهها همسرش و دخترش را نبیند چون آنها در «توکیو» و خودش معمولاً در «کالیفرنیا جنوبی» بسر می‌برد، «شرلی» در مورد این نحوه زندگی اش چنین می‌گوید: «ازدواج من ازدواجی نیست که هر زنی بتواند به آن تن در دهد، برای عموم زنها ازدواج یعنی جواز تصاحب زندگی و حتی افکار و رؤیاهای مرد ...»

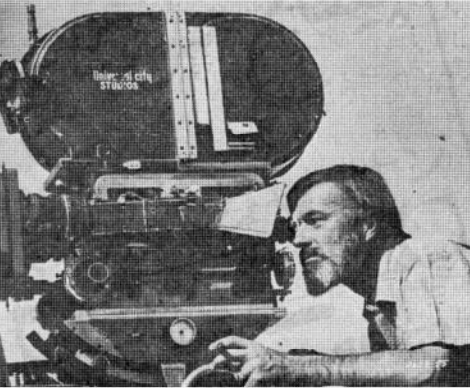
برای من چنین نیست، زنی که شوهر کرد و بچه‌دار شد جزئی از یک کل میشود ، معذالک در این کلیت افراد باید بتوانند در حد



● «رابرت ردفورد» بازیگر اصلی فیلم



● «رابرت بلیک» و «کاترین راس»



● «آبراهام پولانسکی» کارگردان فیلم



● «سکانس نهائی «ویلی بوی اینجاست» ...

پس از ختم مراسم ، وی را همراه خود به نوادا ببرد . در همین بین پدر لولا سر رسیده و آنها را غافلگیر می- کند . اما در جریان جدالی که بین او و ویلی بوی در می-

اها نت قرار گرفته بود . ویلی- بوی ، این بار کاملاً مصمم به نظر می‌رسد ، مضافاً به اینکه و لولا ، نیز وی را دوست دارد . او در يك دیدار پنهانی شبانه به لولا می‌گوید که میخواهد

سرخیوست به اسم «لولا بانی» فیس» بنامزاید . چه وی ماهها قبل زمانیکه برای نخستین بار قصد خود را در مورد ازدواج با لولا آشکار کرده بود ، از جانب پدر لولا به سختی مورد

به آنها بگوی اینجاست

روز که با وسترن «بوج کاسیدی و ساندانس کید» در قالب «ساندانس کیده» نشان داد که تا چه حد در ایفای نقشهای وسترن مهارت دارد . وی بسیار آگاهانه و با حقیقت، درباره غرب قدیم صحبت می‌کند و جز این نیز نپاید باشد چه اوسالیا بخاطر علاقه شخصی‌اش در زمینه وسترن و زندگی مردمان غرب قدیم آمریکا مطالعه داشته است . اما بهرحال غرض از آوردن نقل قول فوق آن بود که وسترنی را معرفی کنیم که بهیچوجه آلوده به اغراق و تصنع نیست و ساکنین غرب قدیم در آن دقیقاً همانگونه نموده شده‌اند که بوده‌اند . این اتفاقاً وسترنی است که خود ردفورد نقش نخست آنرا بازی می‌کند و بازم اتفاقاً در این فیلم نیز با کاترین راس همبازیست در «بوج کاسیدی...» ، که نقش «معشوقه و معلم» او را ایفا کرده بود ، همبازی است .

این فیلم «به آنها بگو ویلی- بوی اینجاست» نام دارد و یکی از حقیقی‌ترین و اصیل-ترین وسترنهایی است که تا کنون عرضه کرده است . این فیلم در ضمن نا حدودی مستند نیز هست چه بر اساس یک ماجرای واقعی که به سال ۱۹۰۹ در کالیفرنیا جنوبی وقوع یافت ، ساخته شده است .

داستان واقعه ، به اجمال ، از اینقرار است : ویلی بوی ، جوان سرچپوستی است که پس از مدت‌ها کار به عنوان یک گاوچران . به سال ۱۹۰۹ «به بانینگ» ایالت کالیفرنیا باز می‌گردد تا در مراسم جشن مذهبی سالانه مخصوص سرخپوستان شرکت جوید و نیز یکبار دیگر هم شانس خود را در مورد ازدواج با یک دختر زیبا و جذاب

● «مردم دنیا تصور کاملاً غلطی در مورد چهره واقعی غرب آمریکا دارند و این تصور بی‌تردید در اثر دیدن وسترنهای جعلی و غیرواقعی سینمایی و تلویزیونی در آنها ایجاد شده است . این فیلمها ، غرب را برای آنها به صورت کوهی از اغراق و تصنع نشان داده‌اند . مردمان سرزمینهای غرب مطمئناً هیچگاه اینچنین نبوده‌اند که در فیلمهای معمولی وسترن به نظر می- آیند ، درست برخلاف آنچه که این فیلمها نشان می- دهند ، شللول بندهای غرب نه تنها هیچ سرعتی در تیراندازی نداشته‌اند و بسیار کند و بی تکنیک تیراندازی می‌کرده‌اند ، بلکه اساساً تعدادشان نیز همواره یک اقلیت ناچیز را تشکیل می‌داده است که بیشتر در شهرهای کوچک و بیابا بناها و دشتهای خارج از شهر زندگی می‌کرده‌اند ، چه تعداد هفت تیر بندها در شهرهای بزرگ و متمدن غرب ، فوق‌العاده اندک بوده است . سریعترین تیراندازهای غرب قدیم ، حتی در سطح یک پلیس معمولی امروزی نیز که به تیراندازی تازیک حد متوسط آشنا باشد ، نبوده‌اند .

این رابرت ردفورد است که سخن می‌گوید . یکی از داغترین و محبوب‌ترین بازیگران

رایان اونیل :

«لی» مثل يك كنیز
از من اطاعت میکند



میرد ، به ضرب گلوله از پای در می آید . رسوم قبیله ای سرخپوستان ، این عمل «ویلی» را به عنوان یکجور ازدواج به علف توجیه کرده و موجه می شناسد . اما از نظر سفید پوستان ، این بهر حال قتل است که در قلمرو قانون آنها انجام گرفته و بنا بر این قاتل ، صرفنظر از رنگ پوستش ، باید دستگیر و مجازات شود . بنا بر این ویلی و لولاز حداقل فرصت ممکن استفاده کرده و قبل از آنکه دستگیر شوند ، با عجله بسیار ، با آذوقه ای اندک ، پای پیاده می گریزند .

دکتر الیزابت آرنولد ، سرپرست مراسم سالیانه ، معاون کلانتر شهر را که کریستو فر کوپر نام دارد ، تشویق به تعقیب دو سرخپوست فراری می سازد . او می خواهد کوپر ، ویلی بوی را دستگیر ساخته و لولا را بازگرداند .

کوپر که دستگیری ویلی را کار آسانی می پندارد ، با تفاق گروهی از افرادش و نیز یک گله دار به اسم «ری کالورت» و یک سائو چران به اسم «چارلی نیوکامب» به تعقیب فراریان می پردازد .

از طرف دیگر ، ویلی بوی که امیدوار است بتواند از مرز گذشته و خود و لولا را به نوادا برساند ، به دستها و جاده های کوهستانی کاملاً ناشناس و از هوشیاری و زیرکی کافی نیز برخوردار است . به کمک همین خصوصیات و امتیازات است که وی موفق میشود ردیم کرده و کوپر و افرادش را فریب دهد . کوپر درمی یابد که حالا ویلی عملاً پشت سر آنهاست و آنها دیگر ردی ندارند که تعقیب کنند .

زمانی که کوپر در می یابد دستگیری ویلی بوی به آن آسانی ها هم که تصور میکرد نیست ، تصمیم می گیرد دست از تعقیب کشیده و به دیور ساید برود تا در آنجا به هنگام سفر «پرزیدنت کافت» به عنوان محافظ در خدمت وی باشد . اما کالورت و بقیه افراد تصمیم می گیرند کار تعقیب را دنبال کنند .

ویلی یک موضع مناسب در کوهستان پیدا می کند و در کمین تعقیب کنندگانش می نشیند . زمانی که کالورت و افراد مسلح همراهی ، به تیررس او میرسند ، شروع به تیراندازی به سمت بسب بقیه در صفحه ۲۶

رایان اونیل که عاشق همسرش است و آنی «اودا» تنها نمیکندارد ، ترتیبی داد که همراه او به اسپانیا برود چرا که حتی برای یک روز هم رضای نمی شود که «لی» را تنها بگذارد . در این سفر «لی» به تمام آرزوها و اشتیاق های خودش دست یافت . شور و هیجان گاو بازی را احساس کرد ، با مردم خون گرم این سرزمین در بازار و میدان و مجامع دیگر آشنا شد خود را در میان آنها آشنا احساس نمود و دیگر برای «لی» قطعی شده بود که او در خانه و وطن اصلی خودش زندگی میکند .

«لی» که میخواست رقص «فلامنکو» مشهورترین رقص این سرزمین را از نزدیک تماشا کند ، خود دست به تجربه آن زد و شخصاً وارد معرکه شد و در این میان «رایان» با علاقه و تحسین ، شاهد هنر نمائی همسرش شده بود .

در ساعاتی که در مقابل دوربین فیلمبرداری با هدایت کارگردان فیلم «رابرت میلر» بازی نمیکرد ، برای هواخواهان خود عکس امضاء میکرد و با اشتیاق تمام و خیلی خودمانی و ساده ، برای مردم کوچه و بازار حرف میزد .

«رایان» و «لی» در ساعات فراغت از کار ، مثل دو اسپانیائی معمولی و ساده به گردش در خیابانها و کوچه ها می پرداختند و طی این لحظات بود که «لی» رضایت کامل خود را از همسرش رایان ابراز میکرد . در این سرزمین هم «لی» از دستورات رایان اطاعت میکرد و برایش یک زن حرف شنو و مطیع بود .

اینک در این فرصت بهتر است کمی به حرفهای خود آنها گوش فرا دهیم و به چگونگی روحیه و خصوصیت باطنی و مننوی و علائق آنها پی ببریم .

■ «لی» فرزند یک خانواده سرشناس و خوشنام آمریکائی است . پدرش «کارل تیلور» یکی از کلانمدان عالی رتبه دولت بود و ناپدریش «دونالد یانگ» معاون یکی از بزرگترین مؤسسه های آمریکاست . لی هر دو

■ «راشل» زنی است پر هیجان و جذاب که اکنون مورد پرستش تنها یک مرد است ، و البته در گذشته بودند مردان متعددی که وقتی مجموعه تلویزیونی «پیتون پلیس» را میدیدند ، شیفته جذابیت و شوری که در وجود این «راشل» نهفته بود ، میشدند .

نام اصلی او «لی تایلور یانگ» است و به محض آن که «رایان اونیل» (راندنی هارینگتون آشنای خودمان) او را دید آن چنان باو علاقمند شد که همسر سابقتر را ترک کرد و بسوی این زن رفت . این دو اکنون زوج خوشبختی هستند و یک کودک «پسر» این سعادت را کامل میسازد .

«لی» قبل از آنکه جهان سینما را ترک گوید ، یک آکتیویست پر کار بوده است . اما وقتی همسر رایان شد فقط توجه خود را به زندگی خانوادگی و همسر و فرزندش معطوف ساخت و در این حال تهیه کنندگان هالیوود ، آنی او را راحت نمیکنداشتند و مدام باو پیشنهاد میکردند که بازم به جهان سینما بازگردد .

«لی» سرانجام با موافقت «رایان» بار دیگر به حیطه مورد آشنا و علاقه خود بازگشت و ثمره آن آخرین فیلم او «زنجیر آلاله» است . وی جهت فیلم برداری این فیلم می بایستی به اسپانیا میرفت . این سفر برای او لازم بود ، چرا که مدت ها بود پایش را از در خانه بیرون نکرده بود . «لی» بساین سفر مبادرت کرد و جهت بازی و ایفای نقشی حساس در این فیلم آمادگی خود را اعلام کرد . در این فیلم «هایول بنت» و «جین آشر» هم رلهای مقابل او را برعهده دارند .



پاسخگو

خانم فریده مدنی:

در پاسخ این همه لطف و محبت شما متأسفانه معادلی نمی‌شناسیم، لطفی که خالصانه و صمیمانه است و ما در برابر آن احساس غرور می‌کنیم... بچشم، افزودن صفحات مجله را در برنامه طرح‌های آینده خود قرار میدهم، امیدواریم کارهایی صورت بدیم که بیشتر از خجالت دوستان خود درآئیم.

آقای فرشید یوسفی:

اجازه بدهید یک تعداد دیگر از خوانندگان تقاضای چاپ مطالب تکنیکی را بکنند تا اقدام به چاپ این نوع مطالب نکنیم، ما به این وسیله از خوانندگانی که مایلند مباحث تکنیکی سینما در مجله مطرح شود و همچنین آن دسته‌ای که رغبتی به طرح چنین مطالبی در مجله ندارند خواهشمند نظر خود را در نامه‌هایی که به پاسخگو مرقوم می‌فرمایند، بنویسند تا مطابق نظر اکثریت عملی شود.

آقا یاخانم ه. رضایی:

۱- کارگردانها: هتل بهشتی «پتر گنول» معجزه‌گر، بانوی و کلاهدی «آرتورین» وحشی در شهر «فیلیپان» یکشنبه‌ای در نیویورک «پتر تیبوگز بری» دام پول در ابرت کندی «مرغ دریایی» وینسنت مینلی.
۲- فیلم‌هایی که نام برده‌اید، همه فیلم‌های معروف و هنریست دار و مردم پسند است و حتماً می‌خرند تا در ایران نمایش دهند.

۳- متأسفانه فعلاً انتشار مجدد ماهنامه ستاره سینما مقدور نیست، آن زمان که با آنهمه زحمت و رنج دوستان «خرسند» منتشر میشد، آنطور که بایست تحویل گرفته نشد و نتیجه‌اش زبان مادی شدید شد، حالا شما می‌خواهید که مجدداً ما این زبان را تجربه کنیم.

آقای بهرام کمیلی:

باسپاس فراوان از توجه و محبت آن دوست و خواننده مجله درخواستی برایتان ارسال شد، راجع به عکس‌های روی جلد و پشت جلد نیز نظر شما را مورد توجه قرار خواهیم

داد. هوب لنج ۳۱ سال دارد و در حال حاضر سری فیلم‌های تلویزیونی «خانم‌ها بر روح کاپیتان گرگ» از وی نمایش داده میشود.

آقای سعید محمدی:

خبر فارسی که ملاحظه میکنید داریم، از شماره آینده که دوره تازه‌ای شروع خواهیم کرد، مطالب فارسی هم درجده ستاره سینما و در سطح قابل توجهی خواهیم داشت، عکس آن دلون را با زهم چاپ خواهیم کرد. نویسندگان مجله در لطف شما سپاسگزار می‌کنند.

دوشیزه زهرا احمدی:

حرف‌های شما را به هیچ وجه سوءتعبیر نکرده‌ایم و از علاقه و لطف شما باین مجله نیز بسیار ممنونیم. در مورد پیشنهادات شما اجازه بدهید تدریجاً به آنها صورت عملی بدهیم.

آقای عباس مهاجرانی:

با تشکر از لطف شما قول میدهم که پیشنهادات و نظراتان را مورد توجه قرار دهیم، اما درباره سوالات: ۱- کارگردانها: عشق با بیگانه کامل (رابرت مایگان) گوژ پشت نتردام (ویلیام دیتزل) آیا برامس رادوست دارید (آنا تول لیتواک) راه بدکاران (مانو بو لوینی) چه کسی از ویرجینیا ولف می‌ترسد (مایک نیکولز) رام کردن زن سرکش (فرانکو زفیرلی) در جیبه غرب خسری نیست (لوئیس مایلتون).

۲- راجع به هنرپیشگان فقید و قدیمی مطلب داشته‌ایم و بازهم خواهیم داشت.

۳- بهترین فیلم‌های مورد نظر شما بنظر ما اینهاست: برت لکستر (حرفه‌ایها) آنتونی کوئین (رنده باد زاپانا). لاستر ادا، زوربای یونانی (پتر او تول-لارنس برستان-گر بگوری پک (طلم شده).

دوشیزه نسرین صالحی:

۱- از هفته آینده مسابقات خواهیم داشت و سعی می‌کنیم هم‌اکنون هم مرقوم فرموده‌اید این خواهد بود که مسابقات تنوع بیشتری داشته باشد. ۲- معروفترین کارگردانهای سینمای نئورئالیست اینتالیا

اینها هستند.

روبرگوروسلینی، ویتوریو دیسیکا، لوکینو ویسکونتی و روناو کاستلانی.

۳- ساتیاجیت رای را آدم کمی ندانید، او از معروفترین فیلمسازان زمان ماست، او تنها یک هندی، آنهم هندی متعارف سینمای رایچان نیست، «رای» چیزی در ردیف «فلینی»، آنتونیونیونوئل و... است. **دوشیزه زهرا - ۵:**

۱- به سوالات درباره اسکار در تاریخچه فصل برندگان اسکار که در شماره‌های گذشته مجله چاپ شده، جواب داده شده است، لطف بفرمایید به شماره‌های مزبور مراجعه کنید. ۲- عکس آن دلون را دو شماره پیش روی جلد چاپ کردیم، عکس «بل نیومن» را هم چشم، اما عکس، ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم، باز هم از لطف شما تشکر می‌کنیم.

آقای کیا نوش فلاح:

خوشحالیم که در شروع آشنائی با ستاره سینما آنرا دوست داشتنی یافته‌اید و خیال دارید که بعدها نیز بیوند خود را با این مجله حفظ کنید، در پاسخ سوالات شما عرض می‌کنیم که: ۱- امسال ۴۵ بهمن ستاره سینما وارد هجدهمین سال انتشار خود خواهد شد، توجه دارید که انتشار مداوم یک نشریه خصوصی طی هجده سال یعنی چه.

۲- کارگردان و هنرپیشه: بهترین‌های ما (کارگردان: ویلیام وایلر - هنرپیشه: فردریک مارچ، میرنالوی) ساعات نامیدی (ک: ویلیام وایلر - ۵: همفری بوگارت، فردریک مارچ) وحشت در سال صفر (ک: ری میلاند - ۵: ری میلاند، فرانکی اوآلون) یک چیز وحشی (ک: جک گارفین - ۵: کارول بیکر - رالف بیکر) فرار بسوی خورشید (ک: رابرت راسن - ۵: جون فونفن-استیفن بوید) تعطیلات از دست رفته (ک: بیلی وایلدر - ۵: ری میلاند - جین وایین) آسمان آشفته (ک: گوردون داگلاس - ۵: دانا اندروز، روندا فلینتنگ) مرد بد سرشت (ک: رابرت وایز - ۵: جیمز گانگ، ایرنه

با پاس) اسلحه نفرین شده (ک: رابرت پریش - ۵: رابرت گیلور، جولی لندن). ۳- فیلم مورد نظر شما که شما نوشته‌اید اخیراً آفونش را در سینماها نمایش میدهند «کنرسیوم» نام دارد «جانی هالیدی» و «ادی کستانتین» نقش دو چنانکار قاچاقچی را بازی می‌کند فیلم را «ژول لوموآنی» کارگردانی نموده است.

آقای اسفندیار معالی:

۱- «داگرستانسالیزم» یعنی مکتب اصالت وجود یا مکتب کسانی که عقیده دارند وجود بر ماهیت مقدم است. ۲- در مورد دیرسیند مجله، به پست مربوط میشود و قصور از ما نیست، درباره کیفیت آگهی‌ها سخت گیر نباشید، بالاخره آگهی، آگهی است چه مربوط به فیلم باشد و چه مربوط به چیزهای دیگر.

آقای هاشم اسکویی:

۱- مجله ستاره سینما با داشتن خبرنگار در آمریکا، فعلاً متأسفانه به خبرنگار دیگری در این کشور نیاز ندارد. ۲- «دکوما تر» هستند، «تالیك» یعنی منسوب به «تم»، چکیده حرف و فلسفه‌ای که در اثر يك مؤلف غالباً تکرار میشود. ۳- برای کسب اطلاع بیشتر در مورد کلاسهای تلویزیونی و سینما به تلویزیون مراجعه کنید.

آقای نصرالله ابراهیمی:

۱- فستیوال فیلم‌های هشت میلمتری در اغلب مراکز عمده سینمایی جهان تشکیل میشود ولی معروفترین این فستیوالها، فستیوال شهر پارمو در ایتالیاست.

۲- خالق واقعی يك فیلم، کارگردان است، منتها در سینمای تجاری غالباً تهیه‌کننده نظر خود را بر کارگردان تحمیل می‌کند، بهرحال نقش کارگردان در تکوین فیلم از تهیه‌کننده مهم‌تر است.

۳- در هرثا نزه تقریباً نیم متر فیلم نمایش داده میشود، سرگرمی توانید جلس بزیند و حساب بفرمایید يك فیلم دو ساعته چقدر طول دارد.



چشم و گوش سینما



■ «اورسن ولز» و «کاترین دونوو» باتفاق در فیلمی بازی می کنند با نام «دهه شکفت انگیز» که در آن «اورسن ولز» در تیب عجیبی ظاهر میشود و علاوه بر خصیصه مهم این فیلم داستان متفاوت و بیگانه اش است.

■ «ژول داسن» دست اندر کار تهیه فیلم تازه ای است از زندگی «روز الوکن امبورگ» رهبر کمونیست های سابق آلمان که در سال ۱۹۱۹ در برلین ترور شد.

قرار است نقش «روزا» را «ملینا مرکوری» همسر ژول داسن ایفا کند که مسلماً این موضوع بهانه ای بیش نخواهد بود و طی آن «داسن» و «روزا» در باره وضع کنونی «یونان» حرفهایشان را خواهند زد.

■ «آندره پره» وین «آهنساز معروف» در رفته گذشته در «پاریس» از همسرش جدا شد، وی که از شش ماه پیش، بعد از اینکه «میافارو» از او دوفزند دوقلو بدنیا آورد، تقاضای طلاق از همسرش را کرده بود، در هفته گذشته موفق شده که یک گام دیگر به «میافارو» نزدیک شود، چه وی بلافاصله بعد از این جدائی با «میافارو» ازدواج خواهد کرد.

■ «والتر کپاری» که خبر دستگیریش را چند هفته پیش در همین صفحه بجرم حمل مواد مخدر در همین صفحه خوانده بودید و به زندان رفته بود، در این هفته با کوشش و کلای مدافعتش آزاد

گردید.

«والتر کپاری» وقتی به خانه اش بازگشت، همسرش برای اوپرسی بدنیا آورده بود و «والتر» که آزادی و آزروی بزرگش «داشتن یک پسر» دارد یک زمان بدست آورده بود، نتوانست در برابر دوستانش خود را کنترل کند و شدیداً گریست. ■ «روزه وادیم» بزودی نخستین فیلم آمریکائیش را موسوم به «پنی» در نیویورک جلوی دوربین خواهد بود.

داستان «پنی» در اطراف زندگی یک دختر ۱۶ ساله است که سعی اش در رفع اختلافات فیما بین پدر و مادرش می باشد و برای ایفای نقش این دختر ۱۶ ساله از «جین فیاندا» صحبت می شود و آنهم بدلیل اظهاراتسی است که اخیراً «وادیم» کرده است. در اطراف «وادیم» که مدت

کوتاهی است آخرین فیلمش موسوم به «دختران زیبای روی یک کیتروانی» را با «برییت باردو» بپایان رسانیده است، شایع شده بود که قصد دارد از «جین فاند» جدا شود و وی اخیراً اظهار داشته برای اینکه به ثبوت برساند هیچ اختلافی بینشان وجود ندارد فیلم جدیدش را با شرکت «جین» خواهد ساخت (حال چگونه «وادیم» خواهد توانست «جین» را به حالت دختر ۱۶ ساله ای در آورد، رازی است مخصوص «وادیم» که پنج ازدواجش با دخترانی صورت گرفت که تازه ۱۶ سالگی را آغاز کرده بودند!)

■ «فرانکو زفیرلی» فیلمساز جوان و شایسته که آثار ارزنده ای چون «رام کردن زن سرکش» و «موتو و زولیت» ساخته اخیراً از «لویجی ریوا» فوراً در معروف تیم ملی ایتالیا که اخیراً در مسابقات جام جهانی مکزیکونیز به خوبی درخشید - دعوت بعمل آورده تا در «برادر خورشید» خواهرش «ماه» نقش «نت فرانسیس» را ایفاء کند و «لویجی ریوا» نیز با تیب خاطر پذیرفته است. ■ «کرگداگلاس» برای اولین بار در کاربرد سینمایی چندین و چند ساله خود موافقت خود را

برای بازی در یک فیلم اروپائی اعلام داشت و برای بازی در فیلم جدیدش به «اسپانیا» سفر کرد.

این فیلم «جنگ اسلحه» نام دارد و «مادریدرم» بطریق مشترک آنرا تهیه می نمایند.

■ «سوفیالورن» که چندی قبل اعلام داشته بود برای آمادگی برای بدنیا آوردن دومین فرزندش، مدت یکسال سینما را ترک خواهد گفت، در این هفته اعلام داشت که قبل از شروع دوران استراحتش در فیلمی از «مار کوفری» (سازنده فیلم رویای زندگی) که «کارلو پونتی» آنرا تهیه می کند بنام «مورتادلا» شرکت خواهد جست.

«سوفیا» علت تغییر عقیده اش را در مورد شروع دوره استراحتش کوتاهی زمان تهیه فیلم «مورتادلا» و هم چنین تیب منحصر و استثنائی است که در فیلم اخیر دارد، اعلام

داشت.

■ عین واقع و حشمتاکی که منجر بقتل «فرانسواز دورلثاک» شده هفته گذشته برای «ژاکلین بیسه» پیش آمد.

وی که با اتومبیل از استودیو به خانه اش میرفت و سرعت زیادی نیز داشت، سکی در بین جاده برابر اتومبیلش دوید و برای احتراز از زیر گرفتن سکه اتومبیل را منحرف کرد و از بخت مساعد «ژاکلین»، اتومبیلی در کنار خیابان بود و وی شدیداً با آن تصادم کرد و اتومبیل خود و اتومبیل پارک شده در کنار خیابان بکلی غیر قابل استفاده شدند، در حالیکه «فرانسواز دورلثاک» با حاشیه خیابان تصادف نموده و اتومبیلش آتش گرفت.

«ژاکلین» بعد از این حادثه تصمیم گرفت دیگر اتومبیل نراند!

خدا حافظ، بورویل ...



■ خبر کوتاه بود، خبر گزارها خیلی ساده و کوتاه خبر مرگ «بورویل» یکی از چند هنرمند معدود پولساز فرانسه و یکی از معروفترین کمدین های جهان را به سن ۵۳ سالگی انتشار دادند.

وی که بعد از بازی در فیلم «دیوار آتلانتیک» بیمار شد از دو ماه پیش به این سو بستری بود و سرانجام چهارشنبه شب هفته گذشته درگذشت.

«آندره بورویل» به سال ۱۹۱۷ در پاریس متولد شد، قبل از شروع کار سینما در سال ۱۹۴۵ به خوانندگی در «موزیک هال» اشتغال داشت، «بورویل» ضمن آن که در تلویزیون فعالیت میکرد در بیش از پنجاه فیلم نیز شرکت جست که معروفترین آنها عبارتند از: «سه تفنگدار»، در طول پاریس، آئینه دورو دارد، یکشنبه مضحك، قوزی، خوش غیرت، جنجال بزرگ، جوانان در اتوبوسهای قراضه و مغز متفکر.

از فیلمسازان ایران



● «سوسن، جمشیدمشایخی، مهری» در صحنه‌ای از فیلم «فریاد»

چهارشنبه هشتم مهرماه
از باب «مگسها» اثر «پیتر بروک»
سه‌شنبه چهاردهم مهرماه
«ماروسان» اثر «پیتر بروک»
چهارشنبه پانزدهم مهرماه
«بمن دروغ نگو» اثر «پیتر بروک»
انجمن فرهنگی ایران
و آمریکا از چهارم تا نهم مهرماه
اقدام برگزاری فستیوال فیلم‌های
مستخب ۵۰ سال پیش سینمای
آمریکا نموده است.
این فستیوال یک فستیوال

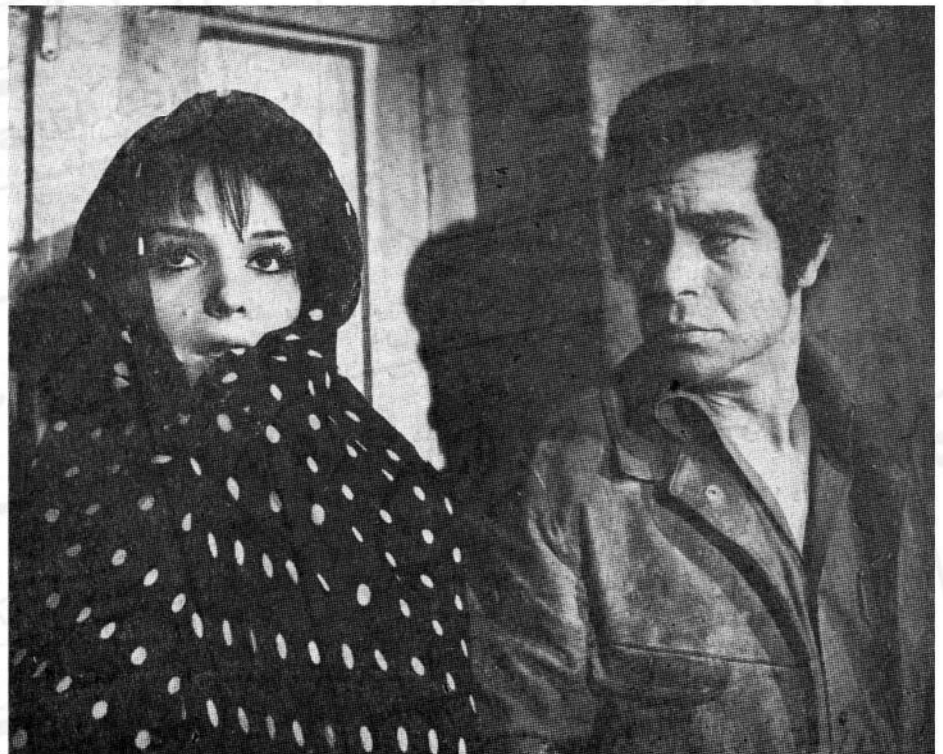
- ۱ - دون ژوان (۱۹۲۶) - میرنالوی - جان باری مور
- ۲ - خواننده جاز (۱۹۲۸) آل جولسون (دومین فیلم ناطق).
- ۳ - ماجرای روبن هود (۱۹۳۷) - ارول فلین - اولیویا دوهاویلند
- ۴ - شاهین مالت (۱۹۴۱) همفری بوگارت - مری استور
- ۵ - یواشتر، عمیقتر (۱۹۶۱) کلارک گیبل - برت لنکستر
- ۶ - ناچورها (۱۹۶۱) - مرلین مونرو - مونتگمری کلیفت

وسینمای ایران

● فیلمبرداری از صحنه‌های فیلم «فریاد» همچنان ادامه دارد، فیلم مزبور دومین فیلم طولی و داستانی «برادران میناسیان» است که سناریویش وسیله «عباس بهلوان» نوشته شده است.
«جمشید مشایخی، سوسن، مرتضی احمدی، بهمن مفید، یداله شیراندامی، مهری، اکبر مشکین، غیاث، احمد هاشمی و لی‌لی» بازیگران این فیلم هستند.
«مشایخی» در «فریاد» که داستان زندگی سوسن است نقش همان «اننده کرایه رابازی» می‌کند که «سوسن» را از یکی از شهرستانهای دور به تهران و بخانه خود آورد.

فیلم‌ها :

زرزکوزو، باشرکت «دانیل دلروم، لوئی ژوزه و ساتورنن فابره»
بیست و چهارم اکتبر (دوم Les anges du peche اثر «ژان ژیرادو» (کارگردان، روبر برسون) باشرکت «رنه فوره، ژانی هولت، سیلوی، ماری هلن داسته، سیلویامونفور و لوئی زیکنر»
سی و یکم اکتبر (نهم آبان) سال گذشته در مارین بادانتر «آلن روبرگریه» (کارگردان، آلن رنه) باشرکت: دلفین سیریک و ساشا پیتوف
● کانون فیلم برنامه‌جاری نیمه اول مهرماه خود را بدین ترتیب اعلام داشت:
سه‌شنبه هفتم مهرماه «هملت» اثر «تونی ریچاردسون»
برنامه فیلم «انجمن فرهنگی ایران و فرانسه» در ماه اکتبر این-هاست:
سوم اکتبر «یازدهم مهر»
«النا و مردان» از «ژان رنوار» باشرکت «ژولیت گره گو. ژان ماره، مل فر روزان ریشارد»
دهم اکتبر «هجدهم مهر»
L, eternel retour از «ژان کوکتو» (کارگردان، «ژان دلانوآ» باشرکت «مادلن سولوزن، ژان ماره و ژان مور»
هفدهم اکتبر «۲۵ مهر»
«Miquette et sa mere» اثر «روبرت دفلرز» و «جی. آ. دوکایلاوه» (کارگردان، هانری



● «بهروز وثوقی» و «نوری کسرائی» در صحنه‌ای از فیلم «پنجره»

دگرگونی و تحول تازه در انتشار

«ستاره سینما»

از هفته آینده «ستاره سینما» به دوره افتخار آفرین خود باز میگردد.

ستاره سینما در فرمی تازه و بدیع در ۴۰ صفحه - با مطالب متنوع از سینمای جهان و سینمای ایران با همکاری :

- خجسته امیریان
- پرویز نوری
- پرویز دوائی
- بیژن خرسند
- بهرام ری پور
- جمشید ارجمند
- منوچهر جوانفر
- هژیر داریوش
- هوشنگ بهارلو
- جمشید اکرمی
- محمد شهرزاد
- جمال امید
- وتقی مختار

جلوی دوربین خواهد رفت. ■ نام فیلم طلوع زندگی به «آتشپاره شهر» تغییر کرد. در این محصول تازه پخش فیلم خدا بخشیان که هم اکنون مراحل مونتاز و سایر امور فنی را در استودیو بدیع طی مینماید فروزان، منوچهر وثوق، میری، مهدوی، شهین، فرنکیس فرور، سیمین غفاری، نوشین، یدی، مهران و آرمان شرکت دارند. آتشپاره شهر بکارگردانی رضا صفائی توسط شکرالله رفیعی بطور رنگی فیلم برداری شده است.

■ هفته گذشته قراردادی میان مدیران سازمان سینمایی زورک و شکرالله رفیعی منعقد گردید تا بموجب آن رفیعی محصول تازه این سازمان را موسوم به «مردان سحر» که توسط اسماعیل نوری علاء کارگردانی میشود فیلمبرداری نماید. در این فیلم بیک ایمانوردی و پوری بنائی رلهای اصلی را بازی می نمایند. ضمناً محصول دیگر این سازمان موسوم به «صبر ایوب» با شرکت فروزان، ناصر ملک مطیعی، بیمان و قدکچیان توسط فریدون زورک

فیلم «مردان سحر» با شرکت «بیک ایمانوردی» و «پوری بنائی» - «صبر ایوب» بکارگردانی «فریدون زورک» با شرکت «فروزان، ناصر ملک مطیعی، بیمان و قدکچیان».

- «ماه پیشونی» بکارگردانی محمد علی زوندی با شرکت میر فخرالدین.

■ «فیلمکوفیلمز» قرارداد جدیدی با «فردین» منعقد کرده است که طی آن «فردین» فیلمی را با شرکت خود جهت «فیلمکوفیلمز» خواهد ساخت.

«فیلمکوفیلمز» همچنین قرار است فیلمی را با شرکت «بهروز وثوقی» و «آفرین» جلوی دوربین ببرد که «علی حاتمی» کارگردانی آنرا بعهده خواهد گرفت.

■ «منوچهر صادقپور» که اخیراً کار فیلمبرداری «شاطر عباس» را پایان رسانیده است، فیلم تازه ای از اواسط ماه جاری جلوی دوربین خواهد برد با نام «ابرام غزل خون» که «کسانی» آنرا برای وی کارگردانی خواهد کرد. در این فیلم «فریده نصیری و منوچهر صادقپور، ابراهیم نادری و بهمن مفید» شرکت دارند.

این فیلم را با احتمال قوی «خانی» فیلمبرداری خواهد کرد. ■ نام دو فیلم که هنوز در مراحل تهیه هستند تغییر کرد. «دلگتها» نام جدید فیلم «مهدی رئیس فیروز» است که در آن «ایمانوردی، مرجان، لی لی» شرکت دارند.

و «آتشپاره شهر» که «صفائی» آنرا می سازد و «فروزان، منوچهر وثوق، میری و آرمان» در آن شرکت دارند، این فیلم قبلاً «طلوع زندگی» نام داشت.

■ با توافقی که علی حاتمی و مهدی مصیبی نمودند قرارداد است حاتمی از نام «باباشمل» برای محصول تازه سازمان چهلستون که تا چند هفته دیگر بکارگردانی علی حاتمی جلوی دوربین خواهد رفت استفاده شود. در این فیلم سینما سکوپ رنگی که توسط حمید مجتهدی در نواحی کرمانشاه جلوی دوربین مهرود قرار است فردین، فروزان و ناصر ملک مطیعی ایفاگر نقشهای اصلی باشند.

■ کارامورفنی فیلم «پنجره» در دست انعام است، این دومین فیلم طولیل و داستانی «جلال مقدم» است که برای «علی عباسی» (سازمان سینمایی پیام) ساخته است.

در «پنجره» که توسط «کنی» فیلمبرداری شده این هنرپیشگان شرکت دارند: بهروز وثوقی، نوری کسرائی، گوگوش، فرخ ساجدی، توران مهرزاد، زاله، رضیانی. «پنجره» از فیلمهای با اهمیت و قابل بحث سزون سینمایی سال جاری است.

■ «وحیده رحمان، سانجیو کمار» دو تن از هنرمندانی که در «کشتی های بی بادبان» نخستین محصول مشترک ایران و هندوستان نقشهای اصلی را بعهده دارند، این هفته تهران را به قصد بمبئی ترک گفتند در حالیکه حدود سی دقیقه از فیلمبرداری فیلم مزبور باقی مانده است.

ماه آینده فیلمبرداری دنباله صحنه های آن بکارگردانی «چانچیا» وسیله «خانی» دنبال خواهد شد.

علاوه بر «فردین» این هنرپیشگان از ایران نیز در فیلم «کشتی های بی بادبان» شرکت دارند: ایرن، ارتا، میری، تجدد، محمدرضا رفیعی، سیمین غفاری. ■ «جلال مقدم» در حال حاضر با «دکتر کوشان» مذاکره میکند و با احتمال قوی بزودی در پارس فیلم کارگردانی فیلم تازه ای را آغاز خواهد کرد.

■ این فیلمسازان تا پایان روز روز آینده کار تازه خود را جلوی دوربین خواهند برد.

- «شاپور قریب» (کارگردان رفاصه) با معاضدت «ایرج صادقپور» فیلمی با نام «باجول» با شرکت «ناصر ملک مطیعی».

- «داود ملاپور» فیلمی با نام «زفاف».

- «زردنی» یک فیلم با همکاری «حمید مجتهدی» با شرکت «فردین، فروزان، خیاطباشی».

- «مسعود کیمیائی» فیلم «زخمی ها» را وسیله «کنی» جلوی دوربین می برد با شرکت بهروز وثوقی، بهمن مفید.

- «اسماعیل نوری علاء»

حرفهائی با:

- * سیستم عرضه و تقاضای
- * از آقایانی که مدعی دانش شخصاً چیزی ندیده‌ام .
- * عده‌ای هستند که بدلائلی چرا؟! علتش بیشتر خصوصی



سینمایی نویسان ما حق ندارند در باره‌ی سینما بنویسند و اقلید؟

یک مقدار و تا حدودی . ولی آنوقت اگر اجازه بدهند می‌خواهم در مورد خود آن اشخاص هم قضاوت کنیم . یعنی اگر کسی این حرف را می‌زند من ازش دعوت می‌کنم که خودش بیاید و بنویسد و در مقابل قضاوت قرار بگیرد . البته نمی‌شود گفت که بچه‌های ما که سینما را دوست دارند بکلی بی‌سلاح به وسط گود پریده‌اند .

آنها علاقه داشته‌اند و یک مقدار فیلم دیده‌اند . ولی این مقدار فیلم کافی نیست . مثلاً از «برسون» شاید یک یا دو فیلم دیده‌اند . تاریخ سینما برای ما خیلی ضعیف است معلوماً تمان از تاریخ سینما خیلی کم است و در واقع مثل اینکه بدین ترتیب همه چیز مان باید باهم هماهنگ باشد . منتقدین ما باید بافیلمسازانمان و خیلی چیزهای دیگر مان بگردانند باشند . حتی از آقایانی هم که مدعی دانش و فرهنگهای عظیم این شکلی هستند من در هیچ زمینه‌ی شخصی چیزی ندیده‌ام . چون ممکن است مثلاً شما فیلم زیاد ندیده باشید ولی بهر حال مطالعه کرده‌اید ، صاحب پیش هستید :

مسأله را می‌شود طور دیگری مطرح کرد . یک منتقد وقتی آخرین فیلمی را که از مثلاً «جوزف لوزی» می‌بیند می‌تواند در باره‌ی آن بعنوان

مثل هنرمند دیگری در اوج کارش به سادگی می‌رسد . از پیچیده‌گویی پرهیز می‌کند و بازی فرم برایش بچگانه می‌شود کارش نمونه بارز تلفیق خیلی نزدیک و در هم بافته شده‌ی فرم و محتوی است و در فیلم‌های «جان فورد» مثل اینکه فرم و محتوی همدیگر را می‌آورند . یعنی فرم محتوی را اقتضای می‌کند و محتوی فرم خودش را «می‌آورد» این برای من سینماست .

: بجز این دو کارگردان که برای عده‌ی زیاد فیلمسازان خوبی هستند، کار کدام کارگردان را ها نزدیکتر به خواست خود می‌دانید ؟

بدبختانه بما فیلم خوب نمیرسد . فیلمی بما میرسد که جنبه تجارتي و تماشاچی پسندش قوی باشد . یعنی باید یک جان وینی داشته باشد تا بهوای او با «جان فورد» آشنا شویم و از سینمای او استفاده بکنیم یا یک «کیم نوک» باید داشته باشد تا از صدقه‌س او هیچکاک را ببینیم . فیلمهای شخصی تری که هنریشه سرشناسی نداشته باشد با اینجا وارد نمیشود . بنا بر این واقعاً ما در باره‌ی سینما بیهوده‌گویی می‌کنیم . یعنی من خودم در درجه اول می‌گویم که دسترسی نداشته‌ام در خارج فیلم ببینم ما فقط بهمت قانون فیلم توانسته‌ایم چند فیلم معدود خوب بطور پراکنده ببینیم ، مثلاً من شناخت «مورنا» را واقعاً مدیون قانون فیلم هستم .

: یعنی با آنها که می‌گویند

آینده چه اتفاق خواهد افتاد . بطور کلی آن سینمایی را که مدنظر است ، باچه فیلمهایی می‌توان شناخت ، یا می‌توانم بگویم که شما سینما را با چه فیلمهایی شناخته‌اید ؟

اگر از قدیم بخواهم شروع کنم می‌توانم بگویم که خیلی فرق کرده‌ام . اولین نطفه‌های شناخت در من با فیلمهای انسانی که دارای مفاهیم واضح انسانی بود وجود آمد مثل فیلمهای «فردزین من» نظیر «جستجو» و «ترا» . و بعد از آن سینمای کامل برای من سینمای «جورج استونس» بود با فیلم «مکانی در آفتاب» و این به خاطر بازیهای بود که او با فرم می‌کرد . و بعد رسیدم به هیچکاک بیک نوع سینمای شخصی که یک جنبه عمومی هم داشت ، سینمایی که ادعای روشنفکری نداشت و حتی تظاهر به روشنفکر بودن هم نمی‌کرد . و جنبه‌ی قابل تمتع بودن خودش را برای عموم هم حفظ می‌کرد و در عین حال یکی از عمیق ترین ، فلسفی ترین و شخصی ترین سینماهایی بود که وجود داشت . آن نوع سینما برای من ایده آل است .

در همین خلال به «جان فورد» می‌رسم بخصوص بخاطر پیام عمیق و شکل ساده‌اش یا شکلی که سهل و معتنع است . این سادگی در نتیجه سالهای سال تجربه در فیلمسازی حاصل شده است در واقع فیلمساز ،

ستاره سینما: شما، بعنوان کسی که سالهاست با سینما سرو کار دارد آینده‌ی سینمای ایران را چطور پیش بینی می‌کنید؟ بخصوص با توجه به تحولاتی که اخیراً بوقوع پیوسته مثلاً وضع پنج سال آینده‌ی این سینما را چطور می‌بینید؟

پرویز دوانی: من نمی‌توانم پیش بینی بکنم . سینمای ما در حال حاضر خیلی خوب است و یک دوره‌ی امیدوارکننده را می‌گذراند . ولی چون سیستم عرضه و تقاضای این سینما در مملکت ما اساس منطقی و درستی ندارد من واقعاً بسختی می‌توانم روش حسابی بکنم . بخصوص سخت گیریهائی که اخیراً در مورد فیلمها بعمل می‌آید خیلی احتمال دارد باعث شود چند فیلمی که ما دیدیم اولین و آخرین جهش‌های کارگردانهایش باشد . حتی ممکن است که سینما بهمان اوضاعی که قبلاً داشت باز گردد .

: یعنی می‌گوئید که وضع سینمای ما بهتر از این که الان هست نمی‌شود ؟

من ترجیح می‌دهم که الان پیش بینی صریحی نکنم . یعنی واقعاً من این وضع را خیلی دوست دارم . برایم دلگرم کننده است . ولی تجربه بمن آموخته است که امیدم را زیاد دور نبرم و به حساب آینده ننگدارم . باید صبر کنیم و ببینیم که واقعاً در

پرویز دوائی «پیام»

بینمای ایران اساس منطقی و درستی ندارد .

فرهنگهای عظیم هستند من در هیچ زمینه‌ای

معنی دارند منتقدین را بکوبند و ضعیف کنند، حالا

ست تا اصولی...

اشاره : از این هفته گفتگوی ما با « پرویز دوائی »
منتقد قدیمی مطبوعات از نظر می‌گذرد . « دوائی » بخصوص
برای خوانندگان مجله‌ی ستاره‌ی سینما خیلی آشناست .
او از سال اول انتشار این مجله در زمینه ترجمه و نگارش
همکاری داشته است و مقالاتی که با نام مستعار « پیام » نوشته
در این مجله طرفداران فراوانی داشته است و دارد . پیام
کارش را چند سال قبل بعنوان منتقد فیلم با مجله‌های
فردوسی و سپید و سیاه ادامه داد که در حال حاضر نیز
مطابقت در مجله‌ی سپید و سیاه انتقاد فیلم می‌نویسد و اینطور که
دارد . در سپید و سیاه انتقاد فیلم می‌نویسد و اینطور که
خود را نشان داده می‌تواند یک صاحب نظر سینمایی باشد و
ما بهمین خاطر با او در باره‌ی مسائل مختلف سینمایی و
مسائلی در حاشیه نقد فیلم نویسی صحبت کرده ایم .

فیلم مربوط نمی‌شود . اینها را
آلت حمله به جبهه انتقاد فیلم
کرده‌اند در صورتی که این ضعف
در شئون دیگر ما هم هست .
یعنی شئون فرهنگی دیگر ما هم
بهمین نسبت از ذخائر دست اول
و گذشته و حال مراکز فرهنگی
بی‌بهره است . نقاشی هم که در
این مملکت می‌خواهد نقاشی کند
بهمین نسبت بهره کمتری از فرهنگ
می‌برد . همچنین نویسنده‌ای که
می‌خواهد کارش را شروع کند و
باید مقداری تجاربش را از فضای
کلی فرهنگی محیطش بگیرد
برای گرفتن کم دارد . یعنی این
نقص منحصر به منتقد فیلم نیست
عده‌ای هستند که بدایلی سعی دارند
این جبهه را بکوبند و ضعیف
کنند حال چرا ؟ علتش بیشتر
خصوصی است تا اصولی . گفتم این
چیزهایی است که ما هم بدان
معتبریم ولی در عین حال فکر نمی‌کنم
که خودشان هم در زمینه‌های خاص
فعالیتشان خیلی غنی بوده
باشند . وانگهی هیچ معلوم
نیست که بهره‌ای که شما از این
تعداد فیلمهای معدود گرفته‌اید
و استفاده‌ای که توانسته‌اید بکنید
از عده‌ای که فلان آقای فرنگ
دیده که چندین سال در خارج از
مملکت بوده و همه فیلمها را هم
دیده ، کمتر باشد . یعنی می‌خواهم
بگویم که مسأله برداشت هم مطرح
است و چه بسا که شما با این فیلمهای
معدود بیشتر از فلانکس که فیلم

یک فیلم جدا از آثار دیگر آن
فیلمساز بحث کند شاید این
فیلم اولین اثر یک کارگردان
باشد . یعنی اینکه فکر نمی‌کنید
دیدن یک فیلم برای بحث و
ارزیابی کافی است ؟

این کار را می‌توان کرد ولی
کار منتقد مشکل می‌شود . مثلاً
اگر شما پنج فیلم از « جوزف
لوزی » دیده باشید وحدت بین
آثارش را حتماً می‌توانید پیدا
کنید ، جنبه تماثلی آثارش را با
بررسی کارهای متعددش می‌توانید
دریابید .

شما فضای کار او را در پنج
فیلم بیشتر از یک فیلم می‌توانید
پیدا کنید . بهر حال اگر اینطور
باشد این اشکال کار شماست و
با آنها ربطی ندارد .

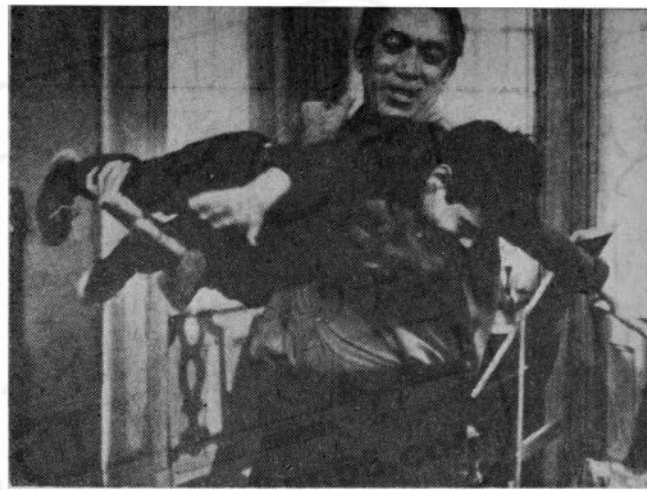
من با عقیده شما در مورد
این موضوع کاملاً موافقم ولی
بهر حال يك اثر جزو يك فیلمساز
يك فیلم مستقل است و تمام مشخصات
يك اثر جداگانه را دارد ولی
از نظر بعضی اجزاء می‌تواند
وابسته‌ای با فیلم قبلی داشته باشد .
این مستقل بودن آیا کمکی
برای يك منتقد نیست ؟

اگر يك نفر را بعنوان
فیلمساز قبول داشته باشید باید
رشته وحدت فکری و استیلی
کارش را بتوانید در آثارش دنبال
کنید بهر حال این ضعف‌هایی است
که ما خودمان با آنها معترف هستیم
در حالیکه فقط به رشته‌ی انتقاد

بیشتر دیده فرا گرفته باشید .
مسأله دیگری هم در اینجا
مطرح است . و آن ، اینست که
این عده خیلی بیشتر از مقدار
فعلی می‌توانند ادعا داشته باشند
که فیلم دیده‌اند . در حالی که
هیچ چیز را ممکن است نتوانند
ثابت کنند . همانطور که دیگران ،
نمی‌توانند عکس آن را ثابت
کنند در واقع می‌خواهم بگویم
که فرنگ رفتن دلیل بر فیلم زیاد
دیدن نیست . يك عده از این
افراد صرفاً بخاطر خارج رفتنشان
ادعا دارند . این ادعاها از نظر
شما چه معنائی می‌تواند داشته
باشد در حالی که ممکن است اصلاً
فیلم زیادی ندیده باشند ؟

اصلاً دیده باشند ؛ مسأله‌ی
مهمی نیست . اگر دیده‌اند حرف
بزنند ؛ بنویسند ؛ از چه می‌ترسند ؟
می‌ترسند که دستشان رو بشود ؟
يك عده هستند ، می‌گویند
« این را داریم می‌گوئیم » مسأله
دو هم نیست . در حد خوردن و
توانا ایشان این‌ها اثر بیست کیلو می
را برداشته‌اند . کسی اگر صد کیلو
می‌تواند ، بزند ، بیاورد ، بزند ،
اگر نمی‌زند معلوم است که یا
نمی‌تواند یا اصلاً قدرتش را ندارد .
این صحیح نیست که آدم کنار
گود باشد و فریاد بزند ، « آقا صد
کیلو بزن » خودش بیا و بزن تا ببینم
چقدر می‌زنی !
در مورد این جبهه‌سازی
که به منتقدین ، نسبت میدهند

چه عقیده‌ای دارید ؟
بجگانه است ! بعقیده‌ی
من هر کس باید کار خودش را
بکند .
من خودم هم گاهی متاسفانه
باین کشمکش کشیده شده‌ام . ولی
ترجیح می‌دهم که دیگر حتی المقدور
و تا آنجا که ممکن است خودم را
کنار بکشم . و وقتم را صرف چیز-
هایی بکنم که برای کارم ، برای
زندگیم و بخصوص ، برای زندگی
فکریم مفید باشد . بیشتر بخوانم ،
يك فیلم را دوبار ببینم تا اینکه
بنشینم جواب بدهم و وارد ستیزه
شوم .
ولی بشر مقداری ضعیف است
و اگر برغرازی و خصوصیاتش
بر بخورد باید دست و پائی بزند
و دفاع کند و جواب بدهد . البته
این را بگویم که این جواب دادن
ها در بعضی موافق تا حدودی لازم
است . بخصوص برای مردمی که
قدرت قضاوت ندارند .
وقتی کسی بشما فحش بدهد
و مثلاً بگوید دزد هستید ، جواب
ندهید و دفاع نکنید ، می‌گویند
او دفاع نکرد پس واقعاً دزد است .
هیچوقت خودشان موضوع را تجزیه
و تحلیل نمی‌کنند تا ببینند که شما
دزد هستید یا نه .
و یا اگر مثلاً بگویند بی‌سوادی
یا دزد بی‌سوادی شاید آدم بخاطر
مردم و دفاع از حیثیت خودش
مجبور است که جواب بدهد . اینکش
بقیه در صفحه ۲۵



● **کولین در صحنه‌ای از یکی از آخرین فیلمهایش: رویای شاهانه (دانیل مان) پسرکی که وی با او اینچنین شاد به بازی پرداخته است، رادانر پرا، نام دارد و نقش پسر علیل وی را ایفا می‌کند.**

رقابت با نفس

گفتگویی با:

«آنتونی کوئین»



«۴»

● **در فیلم «کشفهای ماهیگیر»**

یک کسی این او را خرازم پرسید، «راستی تو واقعاً میدانم کدامیک از این کاراکترهایی که بر پرده سینماداری، کاراکتر واقعی خود توست؟» من گفتم: «لعنت بر من اگر بدانم، منظورم بهرحال این بود که آدم فی‌المثل در «مرثیه‌ای برای یک بوکسور سنگین وزن» بازی می‌کند و بعد در «زوربا» ظاهر می‌شود و پس از آنهم در «زنه‌باد زاپاتا» و یا «باد وحشی است»... می‌بینید که اینها آدمهای کاملاً متفاوتی هستند و خصوصیات کاراکتر استیک هیچکدامشان مشابه هم نیستند.

بنا بر این آدم حقیق دارد سرگردان شود که بالاخره کدامیک از این کاراکترها، متعلق به خود او هستند.

آیا تابحال اتفاق افتاده که در فیلمی بیشتر بخاطر کشش و ایمانی که نسبت به کارگردانش دارید، بازی کنید تا بخاطر مثلاً سوژه‌اش؟

نه، برای من در هر شرایطی قبل از هر چیز سوژه فیلم اهمیت دارد. البته باید اعتراف کنم که گاه گذاری خطاهایی داشته‌ام. مثلاً یکبار در یکی از فیلمهایم، فکر می‌کردم که کارگردان فیلم نیز از همان نظر گاهی به‌تم فیلم می‌نگرد که من، ولی بعداً در نهایت تعجب دریافتم که دیدگاههای ما درقبال تم آن فیلم کاملاً متفاوت از هم هستند و بدینجهت از بازی در آن فیلم، بسیار پشیمان شدم.

بعضی از هنرپیشه‌ها گفته‌اند که حاضرند در هر فیلمی که برخی کارگردانهای مشخص مثلاً «فلینی» و «کازان» بسازند، بازی کنند.

خوب من هم تصور می‌کنم که بتوانم در هر فیلمی که «دیوید لین» بسازد، بازی کنم. اگر «فلینی» هم از من بخواهد که در یکی از فیلمهایش بازی کنم، مطمئناً اینرا می‌پذیرم، در مورد «استانلی کرامر» هم باز فکر می‌کنم که همیشه بتوانم به‌عنوان یک آکتور با وی همکاری داشته باشم چون من پی برده‌ام که ما دو نفر در قبال مسائل مختلف، «نقطه دید»-های مشابه داریم.

بستگی من با هر یک از این فیلمسازها متلا فلینی، قبل از هر چیز متکی بر پایه رفاقت است. من میدانم اینها آدمهایی هستند که خیلی نزدیک به هم فکر میکنند و افکارشان همیشه مورد احترام من بوده است. به جرأت می‌توانم بگویم که اینها به یک «تم» معین، درست از همان دریچه فکری که من بدان می‌نگرم، نگاه میکنند. با این ترتیب من تصور می‌کنم که اگر روزی فلینی مرا پیش خود بخواند و بگوید: «من میخواهم تو در این فیلم من بازی کنی»، بی آنکه هیچ احتیاجی به خواندن سناریوی فیلم او داشته باشم، بتوانم بی درنگ به وی پاسخ مثبت بدهم. باید بگویم تعداد قلیلی فیلمساز هستند که من می‌توانم صرفاً بخاطر خود آنها، در فیلمهایشان بازی کنم. اینها چهار، پنج نفر بیشتر نیستند.

شما خودتان فیلم دیگری کارگردانی خواهید کرد؟

بله، من خودم خیلی دلم میخواهد فیلم دیگری بسازم، خیلی زیاد، هر کسی یک تم شخصی مورد علاقه دارد. در کار هر آکتوری هم که دقت کنید، می‌بینید، اوضمن بازی هر نقشی، دارد از تم شخصی مورد علاقه خودش حرف می‌زند. مثلاً در مورد «مارلون براندو» می‌توان گفت که همیشه از مشکل تفاهم و ارتباط سخن می‌گوید. من فکری می‌کنم که این تم اصلی اوست. و تم خود من همیشه مسأله «مسئولیت» است.

البته حالات اصلی من با مسأله عشق سروکار پیدا کرده است. من فکر میکنم اگر کارگردانی کنم، فیلمی با این تم خواهم

ساخت. من این روزها به شدت تحت تأثیر عقاید مردی هستم که به نظر من یکی از بزرگترین فلاسفه دقیاست.

این مرد «اریسک فروم» است و مطالب یکی از کتابهایش با اسم «هنر عشق و رزی» تأثیر عمیق و غیر قابل تصوری روی من گذاشته است.

من میخواهم طبیعت و ذات عشق را کشف کنم و نشان دهم که حتی طی پنج‌سال گذشته نیز عشق چگونه دستخوش تغییرات و تحولاتی خاص شده است. من با این فیلم احتمالی نشان خواهم داد که لنت «عشق» بمرور زمان، چگونه معانی و مفاهیم تازه‌ای یافته است و سرانجام این حقیقت را ثابت خواهم کرد که عشق به مفهوم ناب و واقعی‌اش دیگر متأسفانه وجود ندارد و آن عشق غیر مشروطیکه اکثراً در رؤیاهای یمان می‌بینیم، چیزی است که دارد میمیرد.

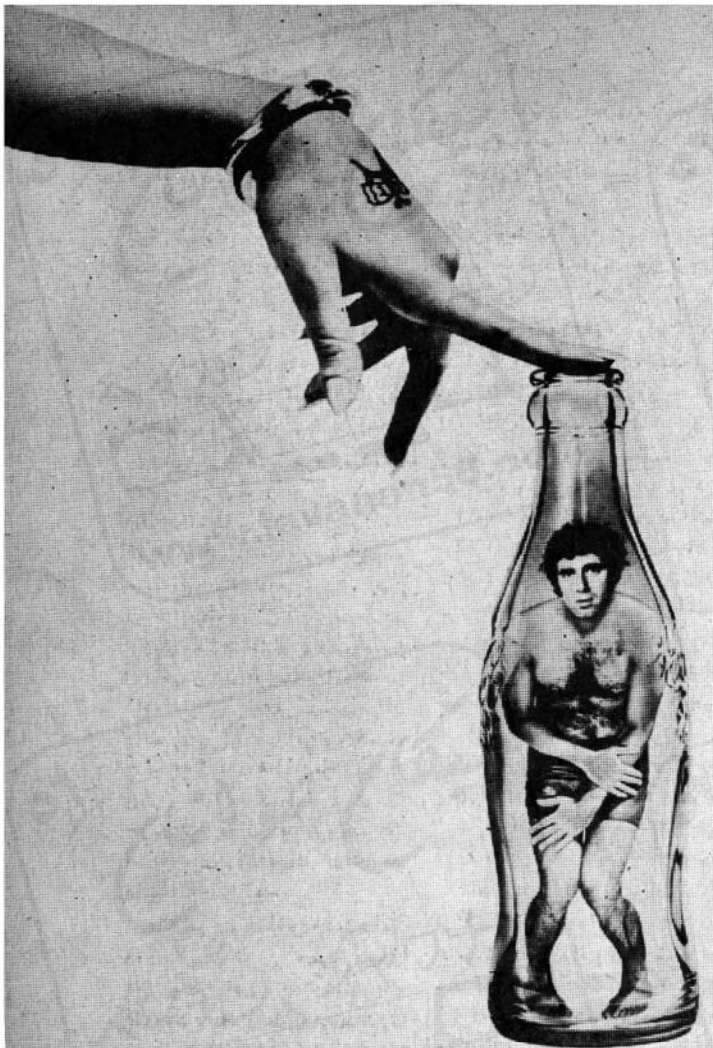
این واقعاً یک تراژدی بزرگ خواهد بود اگر که عشق به مفهوم حقیقی و اصلی‌اش، کاملاً از بین برود و نشانی از آن در هیچ جایی نماند.

بهرحال اینها مسائلی هستند که فیلم من به بررسی و تحلیل آنها خواهند پرداخت.

من الان مدت ده سال تمام است که روی سناریوی این فیلم کار کرده‌ام و امیدوارم بزودی بتوانم پروژه ساختن آنرا به مرحله اجرا در آورم.

من این چندساله از جهتی هم بخاطر آن باین شدت در فیلمها بازی کرده‌ام که بتوانم در ازای یک مدت کار اضافی، مدت یک سال برای کسی در فیلمی بازی نکنم و فرصت داشته باشم که به ساختن فیلم خود بپردازم. ولی البته اگر حتی در این مدت هم کسی با پیشنهاد ایفای یک نقش بزرگ در یک فیلم بزرگ به سراغ من بیاید، دست رد بسینه وی نخواهم زد و با احتمال قوی پروژه ساختن فیلم شخصی خود را به زمانی دیگر موکول خواهم ساخت.

بقیه در صفحه ۲۴



این «الیوت گولد» است که شما را میخنداند

● «الیوت گولد» نامی است که اینک میرود در سینمای آمریکا بصورت يك نام درخشان در آید زیرا کاریر هنری او در مدت کوتاهی که بسینما روی آورده مشحون از مسائل است که موجب گردیده از او بازیگری استثنائی پدید آید. وی این درخشش را در عرض مدتی کوتاه بدست نیاورده بلکه حاصل سالها تجربه و علاقه اش بکار بازی موجب شده که اینک فیلمسازان او را از امیدهای مسلم آینده سینمای آمریکا بدانند.

الیوت با فیلم جنجالی و موفق «M.A.S.H» محصول کمپانی فوکس قرن بیستم توانست بکسب شهرت واقعی خویش دست یابد. وی در آن فیلم که ارتش آمریکا بباد تمسخر و استهزاء گرفته شده بود با بازی درخشانی که ارائه داد، يك باره توجه عموم را بخود جلب کرد آنکاه «بازی در فیلم «نسل سرکش» در کنار کنديس برگن برای کلمیا پرداخت و اینک بکمپانی فوکس بازگشته است تا بازیگر فیلم دیگری باشد



داستان در فیلم بصورتی است که میتوان آن را يك مبارزه ضد اجتماع قلمداد کرد ولی فیلمسازان کمپانی فوکس کوشیده اند تا با رنگ کمدی برای حقایق سر-پوش گذارده و معتقدات مردم را در هم نریزند .
در کنار الیوت گولد ، پائولایرنتیس قرارداد کرده که بازیگر نقش زن او است . پرنتمس با وجود زیبایی خاص خود هنوز نتوانسته است توفیق این را بدست آورد که ستاره نخست زن فیلمی باشد و بتواند جلوه کند ، مهذا اینها برای او تجربه ای است که بتواند زندگی سینمایش را دچار تغییرات شکر فی کرده و از او يك ستاره بسازد اما وجود الیوت گولد بیگمان باو فرصتی نخواهد داد که او در فیلم جلوه کند .
بقیه در صفحه ۲۵

بنام «جنبش» که با پائولایرنتیس و ژنویو روایت در آن همبازی است. داستان فیلم يك کمدی فانتزی سکی است که بیان کننده حقایقی از زندگی زن و مردی است که عشق تازه ای رنگ زندگی آنها را عوض میکند .
جوئل لیبر نویسنده نوولی بهمین نام است که فیلم جنبش از روی داستان او بصورت فیلم در آمده و خود در امر تنظیم سناریوی فیلم دخالت داشته است .
وی در مورد اثر خود میگوید: «داستان من جنبه کاملاً فانتزی دارد، اما امکان وقوع آن در هر سرزمین، برای هر مردی و هر زنی میسر و ممکن است در عین آنکه غیر ممکن بنظر میرسد»
در این کمدی هیچوآلود زندگی جامعه آمریکا سخت بیاد انتقاد گرفته شده و روابط قهرمانان



فیلم با همه‌و و سروصدای کارکنان فنی‌سهم در ساختن فیلم (که در جریان نوشته‌های فیلم به گوش می‌رسند) شروع می‌شود که به محض پایان نوشته‌های فیلم و شروع داستان قطع می‌گردد.

اولین قدم «برگمان» در ساختن این فیلم دورساختن تماشاچی از یک توهم سینمایی است (و بطوری که شنیده‌ایم «پرسونا»ی او هم باروشی مشابه همین شروع می‌شود) و در پایان فیلم وقتی قهرمان زن فیلم از تماشاچیان سؤال می‌کند «آیا دیرتان شده، باز هم این توهم سینمایی شکسته می‌شود، بین ایندو لحظه شروع و پایان ما در توهمی سیر می‌کنیم که «برگمان» از پیش توهمی بودن آنرا بمانندگی داده است، چرا «برگمان» اصرار دارد توهمی بودن این توهم همیشه در نظر ما باشد، شاید برای اینکه بهتر بتواند حدود دنیای فردی خود را که چهار چوبش سینماست از بقیه دنیا و واقعیت نهفته در ذات آن جدا کند.

فیلم در منطقه ذهنیت مطلق و در فردی ترین جلوه دنیای «برگمان» شروع می‌شود. قهرمان زن فیلم را می‌بینیم که رو در روی ما در حالیکه چشم بما دوخته است صمیمانه با ما مشغول صحبت و درد دل می‌شود و اولین جمله او چکیده گفته اخیر «برگمان» است که بهترین نمونه اثر را در «اعتراقات برگمان» خوانده‌ایم. زن بما می‌گوید «دیگر چیزی برای گفتن ندارم».

با آن که «برگمان» در ابتدای فیلم تریچ می‌دهد که فیلم بر اساس یک نقاشی و اظهارات همسر او ساخته شده ولی پرداخت او از همان اولین لحظات گواهی می‌دهد که فیلم ماجرای دنیای درونی و فردی شخصی «برگمان» است.

وحشت «برگمان» را در قیافه مضطرب و غمزده این زن منعکس می‌بینیم که بتدریج از طریق سخنان این زن طرح وجود یک شخصیت غالب (شوهر او) ریخته می‌شود که میزان وحشت و اضطراب او در قبال عناصر زندگی به مراتب بیشتر از خود این زن است. کسی است که از تاریکی و نیز از مردم وحشت دارد، کم حرف است و از حرف زیاد متنفر است. چون ناراحت است... و بتدریج توسط کلمات زن وجود یک آدم عصبی در ذهن مان مجسم می‌شود و وقتی این مرد را بر روی پرده می‌بینیم آنچه از او مشاهده می‌شود تأییدی است بر گفته‌های آن زن و حتی از آن بالاتر مکمل این گفته‌هاست.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که از این دو انسان کدام یک «برگمان» واقعی است؟ نمای محیط نمی‌تواند کمک زیادی بمانندگی زیرا این محیط همان آتمسفر شوم و اندوهبار «مهر هفتم» با تغییر زمان همان رنگ خاکستری مرده و با سفیدی نمایشکر نوعی خلاء کما اینکه محیط های «برگمان» همیشه به نحوی نمایشگر نوعی خلاء هستند، می‌تواند متعلق به دنیای هر دوی این زن و مرد باشد.

چیزی که بیشتر به کنجکاری آدمی در قبال این سؤال دامن می‌زند عبارت است از تغییر محور ذهنیت فیلم از یکی از این دو قهرمان بدیگری، در ابتدا مادریا را از دید قهرمانان زن فیلم می‌بینیم و بعد بتدریج ماجراها از دید مرد نقاش ارائه می‌شوند تا در صحنه کابوس توهمات مرد که اوج سهم بودن ما در دنیای این مرد و بعد مجدداً به دنیای درونی زن بر میگردیم و این بار در کابوس توهمات از سهم می‌شویم.

بدین ترتیب با بازگشت مجدد پرداخت ذهنی «برگمان» بسوی قهرمان زن فیلم و بهمان مکان و قطب اولیه خودش با حلقه

اینگمار برگمان غول

سینمای سوئد

تحلیل زندگی و آثار

«اینگمار برگمان»

«۱۵»

مسدودی از ذهنیت مواجه می‌شویم که تنها نقطه ورود رسوخ به منطقه محاط شده توسط این حلقه عبارتست از قسمتی که پرداخت ذهنی شامل هر دوی این زن و مرد می‌شود یعنی آن منطقه ای که از پرداخت ذهنی «برگمان» که در آن دنیا از دید این دو نفر توأمآ و مشترکاً نمایش داده می‌شود زیرا دنیا‌های آنها آنقدر بهم شبیه و نزدیک است که اینکار عملی است. و ضمناً راه رسوخ به تماثیک «برگمان» نیز همین است زیرا همین منطقه ذهنیت مشترک سطحی ترین قشر تم و محتوی اثر «برگمان» را تشکیل می‌دهد.

این قشر سطحی بازگو کننده یک گذشته سعادت آمیز از دست رفته است که ایجاد یک فاصله تدریجی روحی و معنوی بین این دو نفر زن و مرد مسبب آن شده.

ابتدا شرح این گذشته از دست رفته را از زبان زن می‌شنویم (بار اولی که با اینجا آمدیم درخت‌های سیب تازه شکوفه کرده بود) و بعد با تجسم یافتن این خاطرات موفق می‌شویم این گذشته از دست رفته و نحوه از دست رفتن آنرا ببینیم (کما اینکه در اولین لحظات شروع نمایش خاطرات این زن و مرد را می‌بینیم که در کنار درخت سیب شکوفه کرده‌ای یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و بدین ترتیب تحویل بار مسئولیت بازگو کردن این گذشته از طریق تصاویر نیز همچنان حالت خاطره ای خودش را حفظ کرده.

کما اینکه تاریخ شدن‌های پرده در انتهای هر صحنه بانیمه اول فیلم به آن نمائی شبیه به ورق زده شدن یک کتاب (دفترچه خاطرات مرد که زن قبلاً آن را خوانده و اینک برای ما بازگو می‌کند) داده است.



از طرفی دیگر همین گذشته از دست رفته و نحوه از دست رفتنش اولین فرصت را جهت ادامه دنیای خاص «برگمان» در اختیار او می‌گذارد. در این منطقه است که «برگمان» به عناصر محیط

بقیه در صفحه ۲۵





● اطراف رینگ بوکس از جمعیت موج میزد ، تا چشم کار میکرد زن بودمرد، مردان کلاه سبزی که جمع شده بودند تا مبارزه قهرمان سنگین وزن مشت جهان را که يك سیاهپوست بود مشاهده کنند. این دو قرار بود مدت ۴۵ روز بایکدیگر بازی کنند ، از گوشه و کنار آمریکامردم برای دیدن این هیجان تب آلود بمحل مبارزه سفر کرده بودند . قهرمان سیاهپوست سنگین وزن مشت جهان ، « جانسون جفرسون » با اندام تنومند و بزرگ خویش ، از سرو رویش قطرات درشت جاری بود و گوشه چشمش راضی به مشت پاره کرده بود اما برای دفاع از مقام خویش تا سرحد جان تلاش میکرد .

صدا از کسی بر نمیخاست ، همه تماشاگران نفسهایشان در سینه حبس شده بود و خیره بصبغه مینگر بستند و فقط گاه و بیگاه از ته قلب صدای فریاد تشویق و تحسینشان با آسمان بر میخواست آنها آمده بودند که بصبغه ای از قلم جدید و بزرگ مارتین ریت تجسم بخشند ، فیلمی که باردیگر چهره درخشانی از مارتین ریت به جامعه هنر دوستان نشان خواهد داد .

هوارد سکلر برنده جایزه یولیتزر سال گذشته برای نوشتن نمایشنامه «امید بزرگ سفید» و جیمز ادل جونز بازیگر سیاهپوستی که بقهرمان داستان سکلر روی صحنه جان بخشیده و یک جایزه بازیگری بخاطر ایفای چنین نقشی دریافت داشته است مارتین ریت کارگردان عالیقدر سینمای آمریکا را در این راه یاری می کنند .

داستان نمایشنامه که اینک بصورت سناریو در آمده و فیلمی از آن در دست تهیه است ، داستان حقیقی قهرمان سنگین وزن بوکس جهان در ۵۵ سال قبل است که برای کسب عنوان قهرمانی مبارزه خونین و خون آلودی مابین «جس ویلارد» و «جک جانسون» بوجود آورده از روی این مبارزه برای کسب عنوان قهرمانی ترازدیغم آلودی بوجود آمده است که برای نویسنده آن جایزه یولیتزر بارمنگان آورده است در داستان فیلم

مرو گبارترین مبارزه قرن

«مارتین ریت»

بدنیای قهرمانان

پا میگذارد

نام ویلارد و جانسون به برادی و جفرسون تغییر یافته است و جیمز ادل جونز بازیگر سیاهپوست سینما بنقش جفرسون بازی میکند و جین الکساندر نقش رقیب او را دارد. در ۶۰ سال قبل جک جانسون عنوان قهرمانی بوکس سنگین وزن جهان را بدست آورد. وی نخستین سیاهپوستی بود که باین امر توفیق مییافت اما این پیروزی نه تنها برای او چیزی بارمغان نیاورد ، بلکه باعث دردرس های بیشماری شد. پنج سال بعد از این پیروزی او بموطن اصلیش شیکاگو بازگشت ، شهری که زمانی از آن تبعید شده بود . در شیکاگو کم کم این شایعه بوجود آمد که او بخاطر بعضی مسائل عنوان قهرمانی را کسب کرده است همین سبب بار دیگر او را بمبارزه دعوت کردند ، مبارزه با مردی بنام جس ویلارد ، اهل کانزاس که از او قوی تر و نیرومندتر بود. این دوروزیا نزدیک آوریل ۱۹۱۵ در کوبا در وضع کاملا آماده ای مبارزه خویش را آغاز کردند ، مبارزه ای که بیش از ده هزار نفر تماشاگر آن بودند و جانسون در میان فحش و ناسازی طرفداران ویلارد بایک زور آزمایی خون آلود و وحشیانه در روند بیست و ششم ویلارد را ناک اوت کرد تا عنوان قهرمانی را همچنان برای خویش حفظ کند ، در این زمان عشق یک دختر سفید پوست بزندگی او رنگ دیگری داد و باردیگر عشق او و دختر سفید پوست جنجال بزرگتری را برانداخت .

مارتین ریت برای آنکه بتواند آتمسفر کلاما درخورد توجهی برای فیلم دیدید آورد ، بجای کوبا از بارسلونا در اسپانیا استفاده کرد و مبارزه جانسون و ویلارد را در آنجا برگزار نمود .

جیمز ادل جونز برای آنکه بتواند ایفاگر نقش يك بوکسور واقعی باشد ، بعلت آن که از بازی بوکس اطلاعی نداشت مدت شش ماه نزد یکی از قهرمانان این ورزش را به تمرین پرداخت تا توانست بریزه کاری های این بازی آشنا شود تا خود شخصاً در رینگ حاضر شده و بازی کند .

مارتین ریت که علاقه خاصی دارد خود در کار تهیه فیلمهایی که میسازد سرمایه گزاری کند ، فیلم مزبور را با همکاری لاورنس ترومن بطریق «پانا ویزن ورنکی» تهیه کرده است . سناریو فیلم مزبور را که توسط کمپانی فوکس قرن بیستم در جهان توزیع میسکردد خود هوارد سکلر از روی نمایشنامه اش تنظیم نموده است و در ایران قرار است بنام «اسیر بزرگ» بمعرض نمایش درآید. ■

پاتون

تصویری از یک مرد جنگی



درباره‌ی

فرانکلین شافرن و آخرین اثرش پاتون

● «فرانکلین شافرن» کم‌کار که از جمله معدود کارگردانان با اهمیت سینمای آمریکاست که منتقدین و صاحب‌نظران برای کارهایش اهمیت قائلند چون اکثریت فیلمسازان چندساله اخیر از تلویزیون به سینما آمده‌اند و قبل از آن نیز بازیگر گمنامی در نمایشنامه‌های گمنام در تئاترهای مهجور بوده و پس از آن زمانی که دانشجوی بود بعنوان گوینده و اعلام‌کننده برنامه‌های رادیویی، به کار اشتغال داشت ولی بعدها، پس از جنگ جهانی دوم عنوان کمک‌کارگردان بدست آورد.

مقام کارگردان را اولین بار در یک برنامه تلویزیونی در فرستنده «سی.بی.اس» کسب نمود، تدریجاً کارگردانی مجموعه‌های تلویزیونی بهمه «شافرن» گذارده شد و در این حال «شافرن» در هر اثرش نسبت به کار گذشته خود تسلط و استعدادش را بشیوت رسانید.

«شافرن» ضمن کارگردانی فیلم‌های تلویزیونی گاه و بیگاه

نیز نمایشنامه‌هایی را روی صحنه می‌آورد، قبل از شروع کار در سینما نمایشنامه «پندورضا» مندی» که در «برودوی» روی صحنه آمد، تهیه‌کنندگان هالیوودی را به سوی او جلب کرد و «فوکس قرن بیستم» با او قرارداد منعقد کرد.

اولین و دومین فیلم «شافرن»، «استرپر» رفاصه برهنه» و «بهترین مرد» اگر چه نتوانستند درخشش داشته باشند ولی دورنمای مطمئنی از «شافرن» جوان نشان داد و «سردار سرنوشت» ناگهان موج تحسین همگانی از تماشاگر عامی تا منتقد سخت‌گیر را بطرف او جلب کرد و «شافرن» نامی شناخته شده و آشنا گردید، نامی که مؤید یک فکر مستقل، حسن انتخاب و تسلط تکنیکی میشد. «مردی با دو چهره» و بعد «سیاره میمونها» او را به والاترین مقام یک کارگردان در هالیوود صعود داد و استیل‌کاش که از نکته‌سنجی، بیش‌گسترده و برخورداری در کوشش همه فراز و نشیب کاراکتریک و

داستان‌پردازی و هم چنین تسلط فراوان تکنیکی‌اش حکایت میکرد، این مقام را به حق شایسته‌اش کرد و اینک «شافرن» ششمین فیلمش را که یک اثر جنگی است عرضه نمود.

«پاتون» آخرین اثر «شافرن» که اخیراً در سینماهای آمریکا روی پرده آمد، یکبار دیگر تحسین منتقدین را سبب شد، نقد اکثر این منتقدین حاکی از آن است که «شافرن» در این زمینه تازه نیز آتمسفر و فضای گیرا و جذابی را پدید آورده، تسلط فراوان شافرن در پرداخت تکنیکی، نحوه بهره‌ر از دوربین، گادربندی و بداعت در حرکات و بازیه‌ها، بطور کلی «پاتون» را فیلم کاملی قلمداد کرده‌اند در آن تصویر و صدا یک بافت کامل و دقیق سبب شده‌اند که به هیچ‌صورتی جدا کردن هیچیک از عوامل بهره برده شده در فیلم ممکن نمیگردد.

«پاتون» اصلاً آدمی است که فیلسوفانه فکر میکنند، افکار بخصوص و برجسته‌ای دارد، عقایدش در موارد بخصوص بویژه «جنگ»، استراتژی نبرد و دیسپلین نظامی حائز اهمیت است، وی معتقد است:

«جنگ» یک موضوع کهنه و قدیمی است. من هم اکنون یک آدم قدیمی هستم، بیش از چهل

سال دارم و در این مورد مطالعه و تجربه کرده‌ام.

استراتژی «پاتون» در جنگ اینست: «سریع حمله کنید، بیرحم و بی‌امان وبدون آنکه استراحت بکنید بدشمن حمله نمائید، هرچه قدر خسته و ناتوان و گرسنه باشید. دشمن خسته‌تر، ناتوان‌تر و گرسنه‌تر است و در این زمان فقط باید سعی کنید که غافلگیر نشوید.»

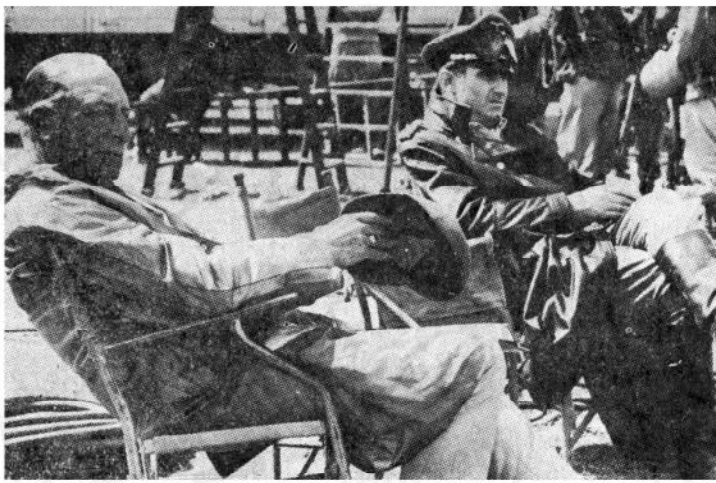
و ادامه میدهد:

«هیچکس تا بحال بطور موفقیت کامل از کسی و چیزی دفاع نکرده است» ...

«یک ارتش بمشابه یک تیم است، زندگی می‌کند، میخورد، میخوابد و چون یک تیم میجنگد» ... و داستان چنین مردی را هم رزم او «ژنرال عمرن. برادلی» که یکی از سرداران نظامی جنگ دوم بین‌المللی بوده و در جبهه‌های نبرد بر علیه «رومل» با «پاتون» مبارزه کرده برشته تحریر کشیده است. «پاتون» ابتدا «افوق» برادلی بود ولی بعد زیر نظر «برادلی» در جبهه نورماندی به فرماندهی سربازان خود پرداخت.

«کارل مالدن» نقش «برادلی» را در فیلم «پاتون» ایفا کرده است. وی که توانسته است نقش «برادلی» را با توانائی بسیار در بازگو کردن ژنرال «برادلی» توفیق داشته باشد راز موفقیت‌اش را در این مورد چنین اشارت داده است:

«از زمانی که قرار شد که



● فرانکلین، جی، شافتر، سیمانی از سینمای واقعی... در فاصله ده صحنه از فیلمبرداری ششمین فیلم سینمایی خود «پاتون»



● «جرج. سی. اسکات» و «کارل مالدن» بازیگر دو نقش اصلی «ژنرال پاتون» و «ژنرال برادلی»

من نقش «برادلی» را بازی کنم ، هدفم این شد که «برادلی» باشم، سعی کردم حرف زدن ، نگاه کردن او را فرا گرفته و نمایش بدهم چه اگر نمی توانستم پرسوناژ «برادلی» را ارائه کنم ، من «کارل مالدن» را نشان میدادم ، بدین منظور سه بار بدیدن ژنرال برادلی که در «لوس آنجلس» اقامت دارد رفتم ، با او درباره روزهای آخر جنگ جهانی دوم صحبت کردم و در همه زمان جزئیات حرکات او در ضمن گفتن کارهایش در جنگ دقت نمودم و بعد هم در فیلم سعی کردم عیناً کارهای او را انجام بدهم. نقش «پاتون» را «جرج. سی. اسکات» ایفاء می کند ، ابتدا قرار بود نقش «پاتون» را «دی ماروین» ایفاء کند ، اما چون «دوازده مرد خبیث» او روی پرده بود و «ماروین» این تعبیر را داشت که ممکنست يك فیلم جنگی دیگر شهرتش را سقوط بدهد. و به علاوه به «شافتر» چندان اعتقادی نداشت، لذا حاضر به شرکت در «پاتون» نشد و «جرج. سی. اسکات» - را «شافتر» شخصاً برای ایفاء این نقش انتخاب کرد . سایر بازیگران این فیلم که صحنه های خارجی اش در «المریا» (اسپانیا) - جنوب آفریقا - یونان و انگلستان فیلمبرداری شده و بیش از سوزده میلیون دلار برای «فوکس» هزینه برداشته، اینها هستند:

استیفن یانک، میشل استرانگ، کری لوفتین، کارل میشل و وگلر، بیل همکین، پاتریک ، لارنس - دو بکن، جان باری، پل استیونس، ادوارد بینز، لیونل مورتون و... که بدین ترتیب با يك فیلم کاملاً مردانه مواجه هستیم که این اکیب با «فرانکلین جی شافتر» در ساختنش سهیم بوده اند، فرانک مک کارتی تهیه کننده «سناریو» «فرانسیس فورد کاپولا» (سازنده فیلم قوس و قزح فینیان) و «ادموند . ه. نورت» آهنگساز «جرج - گلد اسمیت» مدیر فیلمبرداری «فرد کونکمپ».

فیلم از داستان «پاتون» اثر «لادیسلاس فاراگو» و داستان يك سرباز از «عمر، ن. برادلی» اقتباس شده است.

وسترن

(۱۲)

«قطار سه‌وده دقیقه یوما»

در واقع نمونه تقریباً کاملی است از وسترنهایی با فضای محدود مینیاتوری. سناریوی هوشمندانه و اکونومیکال (صرفه‌جویانه) فیلم به خوبی در خدمت بازیگران هر دو نقش اصلی فیلم بود (گنن فورد و وان هفلین) و کارگردانی استادانه دلمر دیوز هرگز حتی یکبار هم در خلال ۹۲ دقیقه‌زمان فیلم، به ضعف و سستی نمیگراید. در ضمن فیلمبرداری «مونو کروم» زیبایی «چارلز لاتون» نیز وجه دیگری از وجوه اعتبار فیلم

● کارگردانی یک فیلم وسترن، یکی از آرزوهای همیشگی جان وین بود. وی با ساختن آلامو، این آرزو را جامه واقعیت پوشاند.



بود (مونو کروم Monochrome نوعی رنگ آمیزی است با کمک رنگهای فرعی یک رنگ اصلی واحد که درجات غلظت متفاوت داشته باشند - م)

چارلز لاتون پیش از این فیلم، «دیوز» را در دو وسترن دیگر نیز به عنوان فیلمبردار یاری داده بود. این دو فیلم کابوی و جوبال بودند.

دیوز بسال ۱۹۵۸، وسترن «ساکتین سرزمین بد» (در ایران «غارتگران طلا») را با شرکت «آلن لد» ساخت.

این فیلم در واقع آدابنا سونی از «جنگل اسفالت» فیلم معروف «جان هیوستون» بود در یک زمینه وسترن.

وی بسال ۱۹۵۹ نیز، وسترن معروف «درخت اعدام» را با شرکت «ماری کوپر» کارگردانی کرد که ماجراهای آن در یک کمپ معدنچیان مونتانا وقوع مییافتند.

اما دیوز پس از این فیلم به ناگاه از صحنه وسترن کناره

● سر باز های یکجشم (۱۹۶۱) تنها تجربه مارلون براندو در زمینه وسترن بود



گرفت و راهش را بساختن یکسری ملو درامهای زومان تیک با تروی داناهو کچ کرد (بریش، گناه سوزان اسلید، دلدادگان باید بیاموزند).

او اینک مدت دوازده سال است که وسترنی نساخته است. جان استر جس، پس از کارگردانی تعدادی فیلمهای درجه دو برای کمپانی کلمبیا در زمان بعد از جنگ جواز ورود بمرصه وسترن را به دست آورد.

او گرچه کارش را با ساختن یکرشته فیلمهای ماجراجویی بسبک وسترن در اواخر دهه ۱۹۴۰ آغاز کرد (تپه های متحرک، دستگیری)، مع الوصف مجبور شد تا سال ۱۹۵۲ صبر کند تا مجال یابد نخستین وسترن سینمایی خود را کارگردانی کند.

این فیلم «فرار از فوریت براو» نام داشت و وسترنی بود بر آکسیون و هیجان انگیز در باره جنگهای انفصال آمریکا که دو نقش اصلی آن را ویلیام هولدن و الینور پارکر بازی میکردند (این فیلم در تهران تحت عنوان «فرار از قلمه» نشان داده شد). سالهای نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ شاهد نخستین موفقیت‌های بزرگ و قابل توجه استر جس در زمینه ساختن فیلم‌های وسترن بودند، چه طی این سالها بود که او بطور پیاپی، سه وسترن بزرگ عرضه کرد، «قانون و جیک وید»، «جدال در او. کی. کورال» و «آخرین قطار گان‌هیل».

هر دو فیلم «قانون و جیک وید» و «جدال در او. کی. کورال» بیشتر بخاطر سکانسهای نهائی گیرایشان به یاد مانده‌اند. در اولی این سکانس، دوئل هیجان آور «رابرت تیلور» و «ریچارد ویدمارک» را در یک شهر مرده و بی‌روح وسترن، دربر می‌گرفت و در دومی سکانس نهائی فیلم به «بازنمایی» حادثه معروف جدال او. کی. کورال می‌پرداخت، طی این سکانس برت لنکستر (وایات ادب) و کرک داسلاس (داک - هالییدی) پا به هان میدان نبردی گذاشتند که ده سال قبل هنری فاند و ویکتور ماتیور در آن مبارزه کرده بودند (کلماتین عزیزم).

آخرین قطار گان‌هیل (۱۹۵۱) وسترنی بود خوشونت آمیز و یرسوسپانس که از نقطه نظرهایی چند، وجوه تشابهی با فیلمهای ماجرای نیمروز و قطار سه و ده دقیقه یوما داشت. تم فیلم (یک مارشال آمریکائی - کرک داسلاس - برای دستگیر ساختن پسری که به زن جوان سرخپوست وی تجاوز کرده و سپس او را به قتل رسانده است - ارل هالیمن - به شهری پای می‌نهد که مردمانش به شدت از این پسر حمایت می‌کنند، چه پدر وی - آنتونی کوئین یکی از منتقدترین و مقتدرترین مردان شهر است) از جهات بسیاری مشابه تم وسترن قطار سه و ده دقیقه یوما است.

آخرین قطار گان‌هیل من حیث المجموع به عنوان یک اثر وسترن، از هر دو فیلم «قانون

● پائیز قبیله چاین (۱۹۶۴) ثابت کرد که «جان فورد» هنوز هم سلطان بلامنازع قلمرو وسترن است. ریچارد ویدمارک تنها یکی از ستارگان این وسترن پرستاره بود



● یول برینر و استیومک کوئین : دو تن از ستارگان «هفت دلاور» (۱۹۶۰)



و جیک وید» و «جدال در او . کی کورال» کاملتر و خشنود کننده تر بود ، مع الوصف علیرغم تمامی ارزشهایی که این سه فیلم داشتند ، این ، وسترن بزرگ « هفت دلاور » (۱۹۶۰) بود که توانست مقام وی را به عنوان یک کارگردان مشخص و صاحب نام در عرصه وسترن تثبیت کند .

هفت دلاور وسترنی است که به نظر می رسد همگان آنرا دیده باشند و این تعجب آور نیست چه این فیلم یکی از پر فروشترین وسترنهای تاریخ سینماست .

جان استرجس این فیلم را بر اساس فیلم کلاسیک ژاپنی «هفت سامورائی» اثر «آکیرا- کوروساوا» ساخت ، به عبارت بهتر وی فیلم کوروساوا را با هوشمندی تمام به زبان وسترن ترجمه کرد ، بدین ترتیب که بجای هفت جنگجوی سامورائی که برای دفاع از مردم یک دهکده ژاپنی در مقابل تهاجم و تجاوز گروهی راهزن در قرن چهاردهم ، اجیر می شوند ، از وجود هفت یاغی ، یک دهکده مکزیکی و گروهی راهزن مکزیکی استفاده کرد . این چنانچه عوامل حاصلی نیکو داشت و تاریخ سینمای وسترن صاحب یکی از فیلمهای خوب خود شد . استرجس از همان سکانس افتتاحیه (بهترین سکانس فیلم) که طی آن یول برینر و استیومک کوئین ،



● کرک داکلاس و آنتونی کوئین : «مان هیل» (۹)

که هیچیک به جز یول برینر و اندکی هم هورست بوخهولتز پیش از آن صاحب شهرت و اعتباری نبودند ، با این فیلم به شهرت رسید و اینک هر کدام ستاره ای هستند که نامش جهت تضمین موفقیت و فروش یک فیلم کفایت می کند . **هاوارد هاگز** نیز در خلال دهه ۱۹۵۰ ، یکبار در اوائل و بار دیگر در اواخر این دهه ، با عرضه دو وسترن عالی به صحنه بازگشت ، **آسمان بزرگ** (۱۹۵۱) ، **در یویرا و** (۱۹۵۸) .

آسمان بزرگ که کرک داکلاس و لولا آلبرایت در آن بازی داشتند ، وسترنی حماسی بود که به بیان ماجراهای مسافرت

تابوتی را در یکی از خلیجهای شهر به سوی «بوت هیل» اسکورت می کنند ، تا سکانس نهائی **جدال** خونین فیلم که ضمن آن چهار تن از «هفت دلاور» کشته می شوند ، فیلم را با ریتم و سرعت کم نظیری پیش می برد . علاوه بر این ، فیلم از فیلمبرداری باشکوه **چارلز لانگ** (که در فیلم بعدی اش «سر بازهای یک چشم» توانست کاری حتی بسیار درخشانتر از این نیز ارائه دهد) و موزیک عالی **المر برنشتاین** نیز برخوردار بود .

نقشهای هفت دلاور را این هفت تن بازی می کردند ، یول برینر ، استیومک کوئین ، جیمز کابرن ، هورست بوخهولتز ، رابرت وان ، چارلز برانسون براد دکستر ، که همه آنها به استثنای براد دکستر ، در شرایطی



ویرنالیزی

آقلانتیک

« ستاره فیلم : رازسانتا ویتوریا »

■ « ویرنالیزی » ، با وجود اعتباری که با بازی در فیلمهای ایتالیایی و فرانسوی و اسپانیایی بدست آورده بود ، نتوانست مثل سوفیا وجینا بین هموطنان ایتالیایی اش طرفداران زیادی پیدا کند و بدین خاطر برای کسب شهرت و محبوبیت در عالم سینما ، راهی هالیوود شد .

موقعی که ویرنا شهرش را ترک کرد و رهسپار هالیوود شد ، دختر سبزه روی زیبایی بود که بیشتر از چند کلمه انگلیسی که رفع حواجش را بکند ، نمیدانست . ولی هالیوود خیلی زود از او ستاره‌های جنجالی ساخت که از بس جذاب بود نفس را در سینه بند می‌آورد . بخصوص بعد از اینکه نقش همسر تندمزاج جک لمون را در فیلم « چگونه زن خود را بکشید » باو دادند و « ویرنا » با مهارت این نقش را ایفا کرد ، همه توجه و اذهان را بخود جلب نمود و امروزه ، قبل از هالیوود « ویرنا » حتی در ایتالیا هم در ردیف ستاره‌های پولساز و محبوب درآمده است . در آخرین فیلمش « شاهزاده و باکره » ، با هنرپیشه محبوب ایتالیایی ویتوریو ساسمان همبازی است . این فیلم ، فیلم نشاط آورده روزیکالی است که با بیان طنز آلودی ایتالیای قرن شانزده را نشان میدهد . ساسمان در نقش شاهزاده ظاهر میشود و ویرنا هم نقش باکره را بازی میکند !

■ ویرنا پیرالیزی در هشتم نوامبر ۱۹۳۶ در آنکونا بدنیا آمد . شاید برای ایتالیایی‌ها طبیعی بود که خیلی عادی او را روانه هالیوود کنند برای اینکه پدر ویرنا هم صادرکننده سنگ مرمر زیبای ایتالیایی است ! اعضاء خانواده پیرالیزی عبارتند از مادر ویرنا ، پدرش ، خواهرش امپریا که هنوز در آنکونا زندگی میکنند و برادر کوچکترش اوبالدو . ویرنا هنوز قدم به هیجده سالگی نگذاشته بود که دل کوچکی را در نمایشنامه « ریمان فولادی » بدست آورد و در آن بخوبی درخشید . در تمام مدتی که دوران دبیرستان را میگذراند گاهی روی صحنه ظاهر میشد و در این مدت نقش‌های کوچکی را در نمایشنامه‌هایی مانند « هوس و خورشید » ، « ماه نو » بازی کرد . در سال ۱۹۵۸ وقتی فرانچسکو مازلی فرصتی باو داد تا در فیلم « بانوی روز » شرکت کند ویرنا کمتر از یک هفته وقت داشت که سناریوی فیلم را بخواند و نقش خود را یادگیرد و چون هنوز بمدرسه میرفت مجبور شد برای مدت کوتاهی اجازه غیبت شدن بگیرد . بعداً ویرنا از راه تبلیغات وارد کارهای تلویزیونی شد . باین ترتیب که زیباترین لیختند را برای تبلیغ یک خمیر دندان ارائه میداد ! بعد از آن در تعدادی فیلمهای هنری و تجارتی با ویتوریو دینیکا و بعد در « کاترینا اسفوردزا » و « رومولوس و ریموس » با استیو وگوردون اسکات بازی کرد . در ۱۹۶۳ در یک سری فیلمهای فرانسوی شرکت کرد . از



فقط در سینما:

راد یوسیتی

حماسه‌ای عظیم و پرشکوه از جزیره «هاوایی»
ملقب به بهشت روی زمین و ...
عشقی بزرگ که سر نوشت این جزیره را تغییر داد.

جولی اندروز (برنده جایزه اسکار)

ریچارد هریس

ماکس فن سیدو

در فیلم

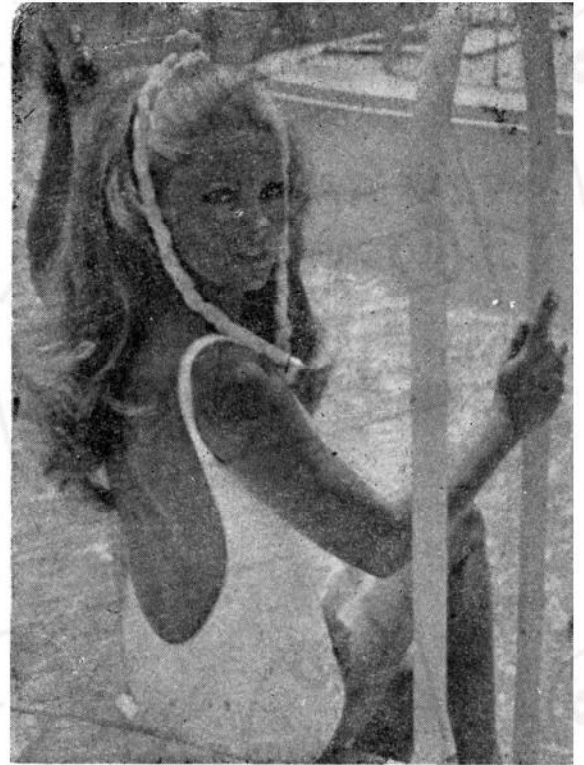


هاوایی

پاناویژن و رنگی

کارگردان: جرج روی هیل

محصول یونایتد آرتیست



جمله «جنایت دایر» بکارگردانی کریستین زاک، «نماینده کیلان» و «تولیب سیاه» با شرکت آلن دلون - ویرنا چون زبان اسپانیایی را بخوبی ایتالیایی و فرانسوی صحبت میکند در تعدادی فیلم اسپانیایی هم بازی کرد.

ولی شانس بزرگ او در سینما موقمی بسر وقتش آمد که جرج اکسلرود (سال ۱۹۶۴) از او دعوت کرد تا در فیلم «چگونه همسر خود را بکشید» بکارگردانی «ریچارد کوئین» بازی کند، با بازی در این فیلم بود که ویرنالیزی موفق شد توجه منتقدان و علاقه مردم را بخود جلب کند تا جایی که ایتالیایی‌ها هم تصدیق کردند که او یکی از ستاره‌های برجسته ایتالیا بشمار میرود.

بعد از اینکه به رم برگشت در فیلم‌های «پری دریا»، «کازانوا ۷۰»، «مارچلوماسترویان» و بعد در «شاهزاده و باکره» با ویتوریو گاسمان بازی کرد.

■ سینیورینالیزی شش سال پیش با فرانکو پسکی که آرشیتکت است، ازدواج کرد و حالا پسر سه ساله بانمکی دارند که اغلب در سفرهای مختلف مادرش را همراهی میکند.

ویرنا پروانه خلبانی دارد و در اوقات فراغت بیشتر دوست دارد با هواپیماهای کوچک شخصی‌اش پرواز کند. و وقتی که حوصله‌اش از پرواز بفرز از تاکستانهای رم سر رفت با مازراتی قرمز رنگش که تمام پلیس‌های ایتالیا از شمال تا جنوب آنرا می‌شناسند ماشین سواری میکند.

ویرنا غذاهای ملایم و سبک را دوست دارد و از اسپاگتی دل خوشی ندارد و از سالاد و میوه‌های تازه هم خوشش می‌آید و برای اینکه چاق نشود تنیس و اسب سواری میکند.

از لباس‌های اسپرت خوشش می‌آید و وقتی کفش (پوست) خزش زیبایی می‌بیند عجیب پایش سست میشود. تقریباً صد جفت کفش و یک کلمسیون بیست تایی (پوست) خزش دارد.

عظیم بزرگ سه ساعته بقیمت معمولی

آغاز دومین هفته نمایش موفقیت آمیز

خانمها از «سو گلی» فوت و فن های زنانه را میآموزند،
آقایان برای دیدن «سو گلی» قرار ملاقات میگذارند!



« سو گلی »

فیلمی شاد،

سرشار از دنیای شیرین زنها

باشتراک : فروزان - ناصر ملک مطیعی

و با هنرنمایی : ظهوری - پیمان -

ثریابهشتی - مقبلای و قدکچیان

با سوگلی در این سینماها قرار ملاقات
بگذارید : انیورسال - میامی - ساینه -
اروپا - سیلوانا - آسیا - ایران - پاسیفیک -
مونت کارلو - پانوراما - مایرلیک -
آستارا و تیسفون



کارگردان: ژورک

محصول: سازمان سینمایی ژورک

Ebi Earl

متولد فرسوکالیفرنیا، ۲۵ ژوئن - تحصیلات دانشگاه هارنقورد- یونیون- ابتدا خون‌شامگرد بود - بعد شامگرد استودیو شد سپس آکتور در نمایشات پاسادانادر۱۹۳۳- بعد تهیه کننده- مدیر- متصدی نورصحنه- تهیه کننده نمایشات رادیو- آکتوردردیترویتدرسال۱۹۳۷ بعد به مقام کارگردانی رسید درتلویزیون NBC شیکاگودر۱۹۴۹فیلم ساخت- مسافرت به ها لیووددر ۱۹۴۲- تهیه کننده نمایشات والترتامسون در ۱۹۴۳ - بر نامه های تلویزیونی «شو» فرانک سیناترا- «شو» ادگاربرگن - چارلز مک کاترني - الین هور - کاردر تئاتر لوکس رادیو - همه کاره درتلویزیون و تئاتر - تهیه کننده در «لوکس ویدو» ۱۹۵۵- تهیه کننده تلویزیون - تهیه کننده فیلم درها لیوود

بلیک ادواردز (آکتور ، سناریست ، کارگردان ، تهیه کننده)

Edwards , Blake

متولد: توئرا - اوکلاهما - ۲۶ جولای ۱۹۲۲- تحصیلات: دبیرستان های بیورلی هیلز - شرکت درجنگ دوم جهانی - فعالیت در رادیو- نویسنده نمایشات رادیویی - سری برنامه های رادیویی «جانی دالره» - لین، آپ - نویسنده و خالق پرسوناژهای رادیویی «ریچارد دایوود» - فعالیت در تلویزیون - خالق برنامه تلویزیونی: دوزخ دانه - خالق شخصیت های تلویزیونی «پیتراگان» - «مسترلاکی» - کارگردان سری فیلم های تلویزیونی «پیتراگان- مسترلاکی» - فعالیت در سینما- کمک تهیه کننده و سناریست : شاهین قرانو - تهیه کننده : وحشت زده سناریست ومهندس صدا برداری در چندین فیلم سینمایی و تلویزیونی - مؤسس شرکت فیلمسازی تلویزیونی «آر بیستز اند پرادبوسرزا سوشیتر» هنرپیشه فیلم های: قاتل مرداب ها- گل سرخ توکیو- دستکش های چرمی - ولگردی - رم کردن گله - سناریست فیلم ها: ولگردی - رم کردن گله - خفه شو- قوس وقزح در دورشانه هایم- همکاری با ریچارد گولین- سناریست وکارگردان : لبخندت را همراه بیاور (۱۹۵۵)- سناریست : همه نفرات بسوی ساحل(۱۹۵۵) - سناریست: کشتی رانی در رودخانه (۱۹۵۵)- سناریست وکارگردان: او آخرتر از همه خندیده (۱۹۵۶) - سناریست: دوراهی پریچ - خب- سناریست وریسون موزیکال: خواهرم الین (۱۹۵۶) - سناریست وکارگردان: آقای کوری (۱۹۵۷) ، در تهران: قمارباز حرفه ای- سناریست و کارگردان: این احساس شاد (۱۹۵۸) - سناریست (باهمکاری) و کارگردان : مرخصی کامل (۱۹۵۸) - سناریست: پارتی جنون آمیز (۱۹۵۹) - بکارگردانی : ریچارد کوئین (نویسنده سوزه وکارگردان: عملیات زیر پیراهنی (که سناریو را داستانی شایبزه و «موریس ریچلین» نوشتند - ۱۹۵۹) - کارگردان : دوران خوش (۱۹۶۰) - سناریست (باهمکاری هاری گیلبرت با اقتباس ازروی داستان: مارجروری شارب) خانم صاحبخانه بدنام (به کارگردانی : ریچارد کوئین، در تهران: رسوای محله ۱۹۶۱)

کارگردان : صبحانه در تیفانی (۱۹۶۱) - با داستان ترومن کاپوت و سناریوی : جرج اسکراود) - تاسیس استودیوی (بلیک ادواردز، ۱۹۶۲) - سرمایه گذار بعضی از فیلم های خود و فیلم های دیگر بعد از این تاریخ - کارگردان و تهیه کننده : تجربه ای در وحشت (فریاد وحشت) ، (در تهران : صدائی در تاریکی ۱۹۶۲) - کارگردان ، روزهای شراب و گل سرخ (۱۹۶۳) - سناریست (با همکاری ، موریس ریچلین) و کارگردان : پلنگ صورتی(۱۹۶۳)- سناریست و کارگردان : کبری در تاریکی (۱۹۶۴) - سناریست و تهیه کننده: سرباز در باران (۱۹۶۴) بکارگردانی : رالف نلون) - نویسنده داستان (باهمکاری : آرتور روس ، سناریست اصلی فیلم) و کارگردان : مسابقه برسم (۱۹۶۵) - تهیه کننده ، سناریست (با همکاری موریس ریچلین و ویلیام پیتربلاتی) و کارگردان : پدر در جنگ چه کردی ؟ (۱۹۶۶) - تهیه کننده : چاه شماره ۳ (بکارگردانی : ویلیام گریهام - ۱۹۶۷) - نویسنده داستان و سناریست (باهمکاری ویلیام پیتربلاتی - با اقتباس از شخصیت تلویزیونی «پیتراگان» خلق شده توسط خودش) و کارگردان «پیتراگان» (۱۹۶۷) - سناریست (با همکاری : تام والدمن وفرانک والدمن) و نویسنده داستان ، کارگردان ، تهیه کننده : پارتی (۱۹۶۸) - سناریست ، کارگردان ، تهیه کننده : لیلی عزیز (۱۹۶۹) .

کلاید، ئی، الیوت (کارگردان، تهیه کننده و مونتور)

Elliott Clyde E

متولد ادنبورگ ۲۳ جولای ۱۸۹۱ - تحصیلات : دانشگاه نبراسکا- رپورترروزنامه - ورود به سینما - تهیه کننده سوزهای کوتاه برای بارامونت وبخش فیلم یاکه ، ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ - مترو گلدوین مایر در مقام مونتور از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ - مونتور در استودیو یاکه از ۱۹۲۹ تا ۳۰ - کارگردان مسابقات فوئبال - کارگردان چند سری فیلم در یاکه ۱۹۳۰ : تنها برای من بازگردان - کار در کمیته روکوراادیو از ۱۹۳۱ تا ۲۲ - بیر شیطان - کار در فوکس قرن بیستم از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴ - متوفی

فرهنگ کارگردانهای

سینمای جهان

گردآورنده : شهاب

ژاک دوپون (کارگردان ، سناریست)

Dupont , Jacques

متولد ۲۱ آوریل در رول سورتور- فرانسه - محصل در ایدک شرکت در چند مأموریت انسان شناسی - کتو - هوگار- نیچر- سناریست : آخرین سفر- پنج صلیب بر روی کوه - فیلم های کوتاه : در سرزمین سیاهان کوتوله - رقص های کنگوئی- (۴۶-۱۹۴۴) - دیروز و امروز (۱۹۴۸) - رودخانه و کودک (۱۹۵۸) - فیلم های طولی: ترجم انگیز (۱۹۵۲) گذرگاه شیطان (باهمکاری شونتورفر) - ۱۹۵۷ - تقریحات ۱۹۶۰ .

ژولین دوویویه (کارگردان)

Duvivier , Julien

متولد ، لیل فرانسه ۱۸۹۶ - هنرپیشه و رژیور در تئاتر-آسیستان کارگردان : لولی فویاد - ورنر هر بل- ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۶ کار سناریو نویسی در امریکا - شروع کارگردانی از ۱۹۱۹ با فیلم : هاسلداما - بعضی از فیلم های بعدی : ترازوی سنگین - ماشین برای اصلاح زندگی - پوست هویج ۱۹۲۲ - کلکتبه - (۱۹۳۴) - زندگی معجزه آسای - تراز امارتن - داوید گولد - ماریا شاهدولن - چلچتا - پنج آقای محبوب - گروه زیبا (۱۹۳۵) - به به لومو کو - مرد روز - (۱۹۳۶) - دفترچه جشن (۱۹۳۷) - ستاری روح (۱۹۳۹) - تاوفتیکه (۱۹۴۰) پدر و پسر (۱۹۴۰) والسی بزرگ (در امریکا) - پایان روز - از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ کار در ها لیوود - لیدیا (۱۹۴۱) - داستانهائی از مانهائان (۱۹۴۲) - شباد (۱۹۴۳) - جسم وفاترزی - وحشت (در فرانسه- ۱۹۴۶) - آنا کارینا (در انگلستان - ۱۹۴۸) - در فرانسه : زیر آسمان باریس - دنیای کوچک دون کامیلو- (۱۹۵۱) - جشن بافتخار هاریت - بازگشت دون کامیلو - کاپیتان بلاک جک (در امریکا) - در فرانسه : ماجرای موریت یوس - ماریان جوانی من - این اندک آدمکش هاست - مرد بارانی پوش (۱۹۵۷) - ماری اکتبر (۱۹۵۸) - پلی بسوی خورشید (در امریکا) - چاکر شیطان صفت شما (درفرانسه - ۱۹۶۷- در تهران: وسوسه گر) - متوفی بسال ۱۹۶۷ .

E

ویلفرد ادیس (کارگردان، تهیه کننده، سناریست)

Eades Wilfrid

متولد انگلستان ۱۹۲۰- ورود به سینما با مقام متصدی دوربین و کمک فیلمبردار درسال ۱۹۳۹- آسیستان کارگردان، تهیه کننده - کارگردان کادر دوم و صحنه های جنگی تا ۱۹۵۰ فیلمها: مکانی برای جنیفر نیست - آخرین قطعات - با لونزرد- موبی دیک- گاززان وقاره گشده - کارگردان، شما نمیتوانید فرار کنید - سناریست: هتل کوچک سناریست (باهمکاری) : برماه هرزه - تهیه کننده : گورگو فعلیهائی تلویزیونی- تهیه کننده و کارگردان در تلویزیون : مردی در خیا بانها لقمون- تصویربرداری- جیب روباه - ماجرای فرانسوی- من میتوانم آفتاب را نابود کنم - لطفاً مرا بکش - سفر به اعماق - کلمات خطرناک - سوار بربک ببر- گلهای خشمگین- خانه های سایر مردم - عزیمتگاه - هربادی که میوزد - مزاجم - هاریت سپس ما فتادیم - ورود و خروج - در وایسین دم- کارگردان سرپایه های تلویزیونی: نیمه شب مرگبار- دودقیقه به چهار- افسانه های اسرارآمیز- مکانی برای پنهان شدن نیست - کارگردان فیلمهای سریال تلویزیونی: تعقیب کننده تهیه کننده انگلیسی: نمایشات دانی توماس در اروپا - تنظیم سناریو فیلم های سریال تلویزیونی: مردی در خیا بان هالقمون- تصویربرداری- جیب روباه - ماجرای فرانسوی - هربادی که میوزد

برنامه امشب سینماهای :

متروپل - سانترال پولیدور - رویال ایفل و در ایوین سینماونک

کریگ استیونس/لورادون

شری جکسون در فیلمی بکارگردانی : بلیک ادواردز



شاپور قریب (بقیه)

راضی کند، هیچ علتی ندارد که از خانه خود بگریزد و به دامان یک رفاقه پناه ببرد.

تم اصلی «رفاقه» این ناراحتی جنسی- یا هر اسم دیگری که بتوان روی آن گذاشت- بود و ناصر ملک ملت مطیعی این را بنحو درخشانی نشان داد.

□ سناریوی «میرلوحی» بنظر شما چگونه رسید؟

■ بعقیده من «میرلوحی» جوان با استعدادی است. او سینمارا لافل شدیداً دوست دارد سناریوی رفاقه را من و او با همکاری یکدیگر تنظیم کردیم و بعقیده من امکانات تصویری سناریوی او زیاد بود. ایده داستان فیلم را البته «ایرج صادق پور» داده بود.

□ در هدایت بازیگران اول خود با چه مشکلاتی روبرو شدید؟

■ من سر صحنه، با صمیمیت و دوستی با هنرپیشه‌ها برخورد می کردم. نمیخواستم توری حرفیایم را به آنها بفهمانم که آنها تصور کنند من آدم دیکتاتوری در روی صحنه هستم. من بنحوی با آنها روبرو میشدم که حرفیایم را قبول میکردند و از خودشان در نقش خود احساس و ما به می گذاشتند.

درومرد ملک مطیعی ابتدای کار با او برخوردی نسبتاً تند داشتم. چون ناصراعات کرده بود که این تب را مثل فیلم های سابقش بازی کند. اما لوطی «رفاقه» آدم عمیقی است و اصلاً به حرکات ظاهری احتیاج ندارد. ناصر فکر میکرد میخواهم بازی را خراب کنم اما وقتی سکانس اول بازی را باو نشان دادیم، نحوه بازی او از آن پس کاملاً عوض شد.

ملک مطیعی در این زمینه کاملاً با من همکاری داشت اما «فروزان» چندان توجهی به نظریات من نداشت و غالباً بازیگوشی میکرد!

□ حرف دیگری درمورد رفاقه ندارید؟

■ حرف آخری که در این مورد باید بگویم این است که هیچ کدام از ما در این مورد اعتایی نداریم. کلاً باید بگویم که فیلم بصورت دلخواه نمی توان در ایران ساخت و این دو دلیل دارد: سرمایه کم و عدم کمک دولت. از این ها که بگذریم مردم یکجور وسیله مزاحمت هستند چون در هوای آزاد هیچ نوع همکاری نمیکنند. مردم به هنرپیشه ها علاقه دارند ولی نمی دانند چگونه این علاقه را ابراز کنند.

تکنه دیگری که باید به آن اشاره بدهم درمورد «ایرج صادق پور» و «میرلوحی» است. این دو نفر واقعاً در خوب بودن این فیلم مرا یاری

فراوانی داده اند بخصوص «ایرج» که با فیلمبرداری درخشان خود در نبی بیشتر موفقیت این فیلم شریک و سهیم است. دیگر آن که «آس فیلم» درمورد ساختن «رفاقه» آزادی کاملی بمن داد، روی این اصل من فعالیت خود را همچنان در این موسسه ادامه خواهم داد.

رقابت بانفس (بقیه)

هر چند که این سست ارادگی البته اندکی باعث خجالت است! **فیلمتان را در کجا خواهید ساخت؟**

باقتضای سناریویی که اینک در دست دارم. چون بیشتر ماجرا- های فیلم در «صحرا» وقوع مییابد، فیلم باید در یک مکان صحرائی فیلمبرداری شود.

در لیبی واردن مثلا و یا صحراهای جاهای دیگری مثل، ایتالیا، نیویورک، لوس آنجلس و مکزیکو.

آیا در این فیلم، بازی هم خواهید کرد؟

بله، ولسی نقش من بسیار کوچک و کوتاه مدت است.

من نقش مردی را بازی میکنم که زندگی خود را از نو تکرار میکند. برای سایر رلهای

فیلم که اهمیت بیشتری نیز دارند، من باید دنبال سه جوان در گروه- بندیهای سنی مختلف بگردم. اما

واقعیت اینست که دو نفر از این سه تن برای من مسأله ای نیستند

چون من از پس ۲۴ ساله ام خواهم خواست که نقش مرا در

سین جوانی بازی کنند و از پس کوچکترم هم احتمالاً خواهم خواست که نقش مرا در سن شش

هفت سالگی ایفا کند. مشکل اصلی من یافتن کسی است که در

حدود سی، چهل سال سن داشته باشد و بتواند نقش کاراکتر مرا در همین سنین بازی کند

چون حوادث عمده داستان، در همین سن قهرمان فیلم روی می دهند.

مثل اینکه «بوکانیر» یعنی اولین فیلمی که شما بسال ۱۹۵۹ کار-

گردانی کردید، دوباره توزیع می شود؟

بله، فیلم را در ایتالیا نشان دادند و مردم این کشور استقبال بی نظیری از آن کردند. ■

الیوت گولد (بقیه)

بازیگر دیگر فیلم ژنویو وایت است که با فیلم «جوانا» محصول دیگری از کمپانی فوکس شهرت خویش را بدست آورد و قبل از آن در فیلم M.O.S.H. بالیوت گولد همبازی بوده است. فیلم را استوارت روزنبرگ کارگردانی کرده است روزنبرگ از فیلمسازان جدیدی است که بتدریج در سینمای آمریکا جایی برای خویش دست و پا کرده و نام فیلمسازان قدیمی را تحت الشعاع کارهای هنری و خلاقیت‌های خویش ساخته است بهمین سبب احتمال می‌رود فیلم «جنیش» بتواند معرف این کارگردان در ارائه یک اثر کم‌دی نو و جدید باشد. ذکر یک نکته در این فیلم لازم است و آن وجود سگ قوی‌هیکلی است که در اکثر صحنه های فیلم بازی دارد حتی در صحنه های معاشقه و سکسی فیلم وبالطبع وجود این موجود سوم در کنار قهرمانان دیگر فیلم، می‌تواند موجود صحنه های خنده‌آور و کمیکی باشد. این سگ از «دیسنی لند» قرض گرفته شده و اولین بار است که یکی از حیوانات کمپانی «والت دیسنی» خارج از استودیو او کار میکند و این بدان جهت است که خود الیوت گولد در تربیت و نگهداری سگها تبحر خاصی داشته و طی مدت فیلمبرداری سخت از او مواظبت می‌کرده است.

فیلم «جنیش» بطریقه یانایوژن و رنگی تهیه می‌شود و از محصولات ۱۹۷۰ کمپانی فوکس قرن بیستم است که بزودی روانه بازار های جهان خواهد شد.

بر خورد و گفتگو (بقیه)

این وضع نبود. کاش آدم راحتمی گذاشتند تا کار خودش را بکنند. بهر حال این مواردی است که نمیشود کاری کرد. مثلاً موردی پیش آمده بود که به‌عموم کسانی که از فلان فیلم بخصوص بدگفتند تهمت زدنی زدند. گفتند زدند. خائن و همه‌کاره و خائن به وطن و پدر سوخته هستند، در این نوع

موارد باید جواب داد. باید گفت که دزد و همه‌کاره خودت هستی، و بچه دلیل!

دورادور شنیده ایم و شما هم لابد شنیده اید که عده‌ئی می‌گویند منتقدین ما در مورد بعضی فیلمها یکم تبه متحده‌ئی شونده که از آن فیلم تعریف کنند شما در مورد این دست بیکی کردن چطور فکر می‌کنید؟

ما کجا و کی همدیگر را می‌بینیم، کجا هستیم؛ شاید بشود گفت که نقطه آغاز همه منتقدین یکی بوده و از این نظر طرز فکرشان بهم نزدیک است. اصلاً دست بیکی کردنی مطرح نیست. باید دید نظری که یک نفر میدهد درست است یا نه. اگر نظری که می‌دهند درست است که چه این نظر را یک نفر بدهد و چه ده نفر بهر حال درست است و اگر نظر غلط باشد که دو یست نفر هم بگویند درست است نمیتوانند توجیهش کنند. **ادامه دارد**

تاریخ سینمای (بقیه)

در دهه ای که اخیراً پشت سر نهادیم، یعنی دههٔ پسر حادثهٔ ۱۹۶۰، وسترنهای حماسی همچون دههٔ ۱۹۵۰، بازاری گرم داشتند. پائیز قبیله چاین اثر حماسی جان فورد کبیر را که به سال ۱۹۶۴ ساخته شد، بی‌تردید باید یکی از بهترین فیلمهای این تیب وسترنها دانست. این فیلم شاهکار آسا، نگاهی ستایش‌آموز و سمپاتیک بوده آخرین بازماندگان سرخپوستان قبیله معروف چاین، بعد از این فیلم، باید از وسترن معروف جان وین، آلامو (۱۹۶۰) نام برد که یکی از پرخرج‌ترین وسترنهای تاریخ سینماست.

این فیلم آنچنانکه از اسمش بر می‌آید، باز سازی و انعکاس حوادثی بود که منجر به نبرد خونین معروف «آلامو» به سال ۱۸۳۵ شدند.

وسترن «سرباز های یک چشم» (۱۹۶۱) ساختهٔ مارلون براندو نیز در ردیف همین وسترنها بود که بخصوص فیلم برداری فوق‌العاده زیبای آن (چارلز لانگ) از یاد نرفتنی است.

چگونه غرب تسخیر شد
(۱۹۶۳) نخستین فیلم سینمایی داستانی سینما را بود. این وسترن «دو ساعت و نیمه» به ماجرا هائی که در خلال سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۸۹ (یکدوره پنجاه ساله) وقوع یافتند و منجر به فتح غرب آمریکا شدند، اشاره میکند، این فیلم گرچه از جانب بسیاری از منتقدین به نحوی غیر منصفانه مورد عیبجویی قرار گرفت و بطور کلی استقبال خیلی سردی از آن شد، مع الوصف امتیازاتی استثنائی و قابل توجه داشت. فیلم، رویهم از سه اپیزود تشکیل میشود که توسط جان فورد، هنری هاتاوی و جورج مارشال کارگردانی شده بودند و در این میان اپیزود کوتاه جان فورد در بارهٔ جنگهای انفصال خود شاهکاری کوچک بود.

سکانس تیراندازی در قسمت عقب یک قطار در حال حرکت، که مربوط به اپیزود ساخته هنری هاتاوی میباشد، نیز یکی از

از انتشارات شرکت مطبوعاتی



دارنده امتیاز و مدیر
پ - کالستیان

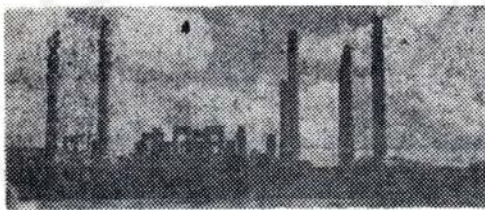
زیر نظر،
علی مرتضوی

محل اداره: دروازه دولت -
ابتدای روزولت شماره ۲ -
آپارتمان ۱۰

تلفن: ۶۱۱۰۷۱
آدرس پستی: صندوق
۲۲۰۳

چاپ از: شرکت چاپ تابان
گراور از: موسسه تهران
گراور

تماشائی ترین و هیجان انگیز -
ترین صحنه‌های فیلم بود.
ادامه دارد



بر نامه
امشب
سینما:
تخت
جمشید

آغاز دومین هفته:

پرنندگان - «رنگی»

با شرکت ره‌تایلور - سوزان پلشت

شروع سانس ۳-۵-۷-۹ بعد از ظهر - تلفن ۳۳۵۰

برنامه آینده، همسران جوان

هفته آینده:

«ستاره سینما» با تحولات اساسی در ۴۰

صفحه با ۴ تابلوی رنگی، با مطالب متنوع

از سینمای جهان و ایران ...

منتشر میشود.

به آنها بگو (بقیه)

های آنها می کند. کالورت کیر می خورد، همراهانش وحشت زده متفرق می شوند. آنها يك تیرمخصوص هوایی شلیک می کنند تا کلانتر «ویلسون» را از موقعیت خود آگاه سازند. در «ریورساید» روزنامه نگاران این ماجرا را به شکل تحریف شده ای منعکس می نمایند. آنها می-نویسند که بسیاری از افراد کلانتر توسط سرخپوست فراری کشته شده اند. طولی نمی کشد که کار «یک کلاخ»، چهل کلاخ، کردن به آنجا میرسد که روزنامه های ملی، داستانهای جعلی و اغراق آمیزی در مورد سرخپوستی به اسم «ویلی بوی» منتشر می سازند که قصد کشتن «رئیس جمهور» را دارد!

تنور این ماجرا بد جوری داغ می شود و کوپر به ناچار کار تعقیب را از سر می گیرد.

کسانی که در تعقیب «ویلی بوی» هستند از محل پناهگاه وی، صدای يك گلوله می شنوند. آنها به سمتی که صدا از آن به گوش رسیده است می تازند و موفقی که به آنجا میرسند، با پیکر بیجان «لولا» روبرو می شوند.

جسد او به گونه ای روی زمین افتاده است که انگار قبل از مرگ سرگرم دعا و نیایش بوده است. البته معلوم نیست که ویلی وی را به قتل رسانده است یا اینکه او خود اقدام به خودکشی کرده است.

کوپر موفق می شود يك ره پای تازه ای از ویلی بوی کشف کند. او خود بتنهائی شروع به تعقیب این رد پا می کند و سرگرم دوزدن محلی میشود که فکر میکند ویلی در آنجاست. در میان صخره ها ناگهان دومرد فراری و تعقیب کننده با یکدیگر روبرو می-شوند هر دو تفنگهایشان را آماده تیراندازی میکنند. اما ویلی زودتر تفنگش را نشانه میبرد و بنا بر این کوپر نیز مجبور می شود شلیک کند. ویلی بوی در خون می غلظد. کوپر نگاهش به تفنگ ویلی می افتد و آنگاه بتلخی درمی یابد که او در يك دولل یکطرفه پیروز شده است. چه تفنگ ویلی اساساً خالی از فشنگ بوده است. اما حالا دیگر برای

فهمیدن این موضوع خیلی دیر شده است، ویلی - بوی مرده است و کوپر جز آنچه خود را ایلالت نماید کار دیگری نمی تواند بکند.

نقش کریستوفر کوپر را برت رد فورد بازی میکند.

در جواب این سؤال که چرا در این فیلم بازی کرده است، می گوید: «تم این فیلم به سرخپوستان مظلوم و ستمدیده آمریکائی مربوط می شود و داستان آن به بررسی مسائل اخلاقی و اجتماعی آنها می پردازد. بخاطر همین بود که من حاضر به بازی در این فیلم شدم».

کاترین راس بازیگر نقش «لولایان فیس» است. این برای دومین بار است که او در يك وسترن هم-بازی را برت رد فورد می-شود. فیلم قبلی همانگونه که میداندید «بوج کاسیدی...» بود. او میگوید از آن جهت بازی در این فیلم را پذیرفته است که داستان آن يك با بان غم انگیز دارد و بخصوص اینکه پرسوناژ وی در فیلم می میرد!

حساسترین نقش فیلم یعنی نقش «ویلی بوی» را «رابرت بلیک» بازی میکند.

او را پیش از این در فیلم «در کمال خونردی» به نقش يك قاتل دیوانه کوتاه قد دیده ایم.

سوزان کلارک ایفاگر نقش دکتر الیزابت آرنولد، معشوقه کریستوفر کوپر است. بازیگران سایر نقشهای مهم فیلم اینها هستند: باری سولیوان (کالورت)، جان ورنون (هاکر)، چارلز مک گرا (کلانتر ویلسون و رابرت لیپتون (نیوکامپ). فیلم را که یکی از آخرین محصولات کمپانی یونیورسال است، کارگردان جوان ولی بسیار با استعدادی

به اسم «آبراهام پولانسکی» ساخته است. وی پیش از این تنها در مقام يك سناریست فعالیت داشت و سناریوی فیلم اخیر را نیز خود وی براساس نوول پر فروش تحت عنوان «ویلی بوی» نوشته و هری لاکون، تحریر و تنظیم کرده است.

رایان اونیل (بقیه)

را به يك اندازه دوست دارد و بهمین دلیل از نام هر دو جهت اسم فامیل خود استفاده کرده است. پدرش میخواست «لی» مثل خودش اقتصاددان بشود اما خود «لی» در این مورد میگوید،

«من همواره يك دختر رومانتيك بودم و با مسائل مالی چندان میانهای نداشتم و بهمین جهت به محض آنکه فرصتی بدست آوردم، راه زندگی خود و شیوه ای را که پدرم میخواست برایم تعیین کند، تغییر دادم. پس از آن یکی از آرزوهای بزرگ من این بود که مشهورترین آکتوریس سینما شوم».

اولین فرزند آنها، پسری بنام «پاتریک» که ۳ سال دارد، می باشد. پاتریک مانند پدرش «رایان اونیل» بلوند و چشم آبی است. لی در این مورد میگوید: «دلم میخواست اولین فرزندم دختر باشد زیرا تصور می کردم اگر پسر باشد زورش به زور رایان اضافه میشود و در نتیجه دومرد بر من در خانه حکومت خواهند کرد، اما حالا عشق به پاتریک وجودم را دیوانه ساخته است!»

«لی» عاشق لباس ماکسی، گل سرخ موتور سواری است و در ضمن یکی از رومانتيك ترین زنان این قرن بشمار میرود. اینك «ترس» هم به سایر خصوصیات او اضافه شده و این امر ناشی از کشته شدن ناگهانی «شارون تیت» بوده است و روی این اصل «لی» فقط روزها از خانه خارج میشود!

آخرین حرفی که «لی» در مورد خودش بزبان می آورد این است که او مثل يك کنیز از شوهرش اطاعت میکند و از او حرف شنوی داد. در مورد ترک مجدد سینما او ایل اگر «رایان» اعتراض میکرد «لی» با اکراه تمام پیشنهادات او را رد میکرد اما حالا «لی» ترجیح میدهد که اگر لازم باشد بار دیگر سینما را ترک می گوید و بخانه وزندگیش میرسد!

«من عاشق رایان و پاتریک هستم و چیزی لذت بخش تر از این نیست که زنی خود را کاتلا سرسپرده شوهر و فرزندش بکند»

توضیح:

جمله ای که از طرف اینجانب در مصاحبه ای که در شماره ۷۲ جمعه بیست و هفتم شهریور ماه در مجله «ستاره سینما» انجام گرفت، درباره «جوانی که تجدیدی دارد، فرصت فکر کردن به يك هدف مشخص را ندارد» نوشته شده، هیچ شخص بخصوصی را شامل نمیشود و بخصوص هیچ منتقد خاص سینمایی مورد نظر من نبوده است و شخصی که در این مورد از نظر خوانندگان آن مصاحبه، مورد شك قرار گرفته است، از نظر من نویسنده ذیصلاحی است و اظهار نظر او راجعه به فیلم «قیصر» مورد تأیید و قبول بنده است.

مسعود کیمیائی

قرار گرفته است حتی منتقدین بسیاری از روزنامه ها و مجلات معتبر جهان، از آن بعنوان یکی از بهترین ده فیلم سال یاد کرده اند.

نمایش فیلم در آمریکا و اروپا با استقبال غیر منتظره منتقدین روبرو شده و بعنوان يك وسعرت اصیل و تکان دهنده مورد تحسین و ستایش بسیار

آغاز دومین هفته نمایش در سینماهای : **مولن روژ - مهتاب**

دیانا - رکس - شهوند - لیدو - نپتون
ژاله - همای - اسکار - چرخ فلک -
اورانوس - رنگین کمان - پاسارگاد -
توسکا - فیروزه

«رقاصه» غننامه زندگانی مرد میانسال و زحمتکش و پاکدلی است از بازمانده نسل لوطی‌ها و مردان واقعی اجتماع ما که در محیط خانه و زندگی خود هرگز رنگ شادی و نشاط و در نگاه زنش میل وهوسی به کامجویی از شوهر نیست ...
و اگر مرد سرتاسر وجودش در نیاز به عشق و رزی با او میسوزد ، شب هنگام تن سرد زن آهسته درکنار او میخزد و به خواب میرود و همه تمایلات تند مردی که اکنون در آستانه سالهای بلوغ دوباره خویش است در دل او تلنبار میشود .
... و چنین است که این مرد با همه عشقی که میتواندست به خانه خود داشته باشد بسوی تنها «رقاصه شهر» که اندوه آوازها و غم نگاهش او را از سایر زنان کافهای جدا میکند کشیده میشود و عشق مرده خود را از میان لجنزار دسیسه‌ها و خیانت‌ها و دورویی‌ها باز می‌یابد .

فروزان ناصر ملک مطیعی
رقاصه
شهر

کارگردان: شاپور قریب



بهرمن مصدق
حن شاهین
سرکوب
فرخنده فروهر
شهرزاد
حن رضایی
راستین
...
حالتی
آبمنون

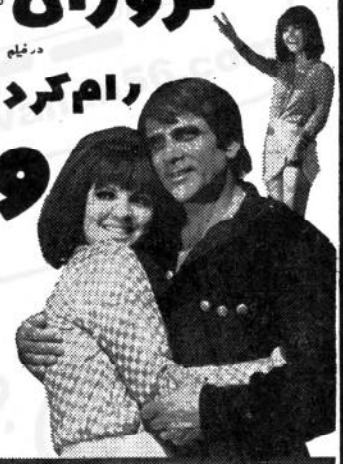
فیلمبردار: ایرج هادقپور - موسیقی: اسفندیار منفردزاده - تهیه‌کننده: عباس همایون - ایرج هادقپور - محصول آس فیلم

الوند - ری حافظ - پلازا فردوسی - کارون مراد - پرسپولیس کیهان - عصر طلائی آسمان آبی

و سینماهای

شهرام - شرق

فروزان جیبی رام کردن مرد وحشی



با هنرمندانی: سایک، پیری، وستم خانی، فروز
غریب‌پوشی، رضا پاشی، حسین پور، تاجری
و جیبی اله بلور
سناریست و کارگردان کمال دانش
فیلمبردار نصرالله گنئی

اینگمار برگمان (بقیه)

دروراء واقمیت ظاهری‌شان بعدی
اضافی و نوین می‌بخشد. « ساعت
گرگ و میش » نیز نظیر « مهر هفتم »
از ساحل دریا شروع می‌شود.
زن و مرد با قایقی بایسن ساحل
نزدیک می‌شوند « برگمان » با
نشان دادن تصویر درشتی از
نیم‌رخ قسمت قدامی قایق که
راه خود را از میان امواج دریا
می‌شکافد و به ساحل نزدیک می‌شود
حالتی جبری به‌صحنه داده است.
گوئی که آمدن این زن و مرد به
این جزیره اجتناب ناپذیر بوده
است. و بعد هم پس از پیاده شدن
از قایق و با به ساحل گذاردن
آنها بر روی دور شدن قایق
تاکید میکند. ارتباط آنها
در جزیره دور افتاده با بقیه دنیا
بکلی قطع است و این جزیره تنها
دنیا و تمامی عرصه زندگی آن
ها است. و بدین ترتیب است
که « برگمان » از طریقی سمبولیک
از حد واقمیت روزمره تجاوز
میکند و بعد ماجرای نوع
آدمی در عرصه دنیا و زندگی
می‌رسد.

در این مرحله این زن و مرد
هر دو در رنج زندگی سهیم هستند،
هر دو از تاریکی گریزانند
(بهترین نمونه‌اش در صحنه
« ساعت گرگ و میش » که مرد در
تاریکی اطاق شعله کبریتی را جلوی
چشم گرفته و با نوعی کنجکاو و
اشتیاق به آن خیره شده‌وزن که
دست‌هایش را بدور شعله کبریتی
حلقه کرده گوئی از آن گرما و
حرارت می‌طلبد) همانطور که هر

دو از سایر انسانها فراری هستند.
بهترین نمونه‌اش آن صحنه میهمانی
است.

میزبان و مدعوین دیگر از
دیدگاه ایندو زن و مرد و با پرداختی
ذهنی بصورت موجوداتی وحشتناک
و با چهره‌هایی کریه و مهیب نشان
داده میشوند (« برگمان » برای
گریه نشان دادن آنها ترکیب
چهره‌های آنها را بکفک عدسی-
های با فاصله کانونی کوتاه در گون
ساخته است) و بعد بر سر میز
نمایشگر سر گیجه و سرسامی است
که گریبانگیر این زن و مرد شده
است. همانطور که ریتم سریع و
پرداخت درهم و شلوغ صحنه صحبت
این انسانها بر سر میز نمایشگر
آشفته‌گی روحی این زن و مرد از
برخورد با این انسانهاست و در
اوج این آشفته‌گی است که یکی
از تمهای « برگمان » فرصت خود
نمائی می‌یابد. وقتی حاضرین در
میهمانی میز شام را ترک میکنند
برای یک لحظه این زن و مرد
تنها می‌مانند. برای یک لحظه
آرامش برقرار می‌شود و در پناه
این آرامش فرصت داریم برای
لحظه‌ای اندوه مشترک ایندو را
و تفاهمی را که از غم‌خواری آنها
نسبت بهم ناشی میشود، مورد بررسی
قرار دهیم. و بعد آنها را می‌بینیم
که از ما دور می‌شوند و به بقیه
جمع می‌پیوندند زیر اچاره دیگری
ندارند. آنها در حالیکه از تاریکی
و سایر انسانها وحشت دارند ناچارند
در میان این تاریکی و در کنار
این آدمها زندگی کنند. این خیر
زندگی آنها و اصولا هر انسان
دیگری است. ادامه دارد



همتراز مدرنترین استودیوهای عکس اروپا

عباس آباد چهارده فرج ۷۶۳۳۴۰

خوانندگان و فیلم‌ها ...

موافق و مخالف برای

«آقای هالو»

● «آقای هالو» حکایت روستائی ساده‌ایست که ازدیاسار خود بقصد تحقق بخشیدن به ایده آتش «اختیار همسر» عازم شهر میشود و با راه یافتن بمحیط پرتور و روانگنده از تبااهی شهر دروغوای ماشین، مفاسد شهری و ناهرمیهای مردمان شهر از دنیای توهمات و رؤیاهای خویش خارج شده و به واقعیت میرسد و با تمام کوششی که جهت وفاداری خود با واقعیت موجود میندازد میدارد از این محیط طرد شده و بازگشت به ولایت را ترجیح میدهد. امتیاز آشکار «آقای هالو» سناریوی محکم آن است «نصیریان» داریوش مهرجویی، که در عین برخورداری از یک سوز مردم پسند سرشار از مفاهیم جدی و عمیق میباشد و کارگردانی «مهرجویی» با وفاداری باصل داستان سینما را نیز بکمک گرفته است «نخستین معارفه هالو با شهردر ازدحام گاراژ» جدال باربرها - ربه شده شدن چمدان» و حیف که در این سکانس مشاجر هالو با دفتردار گاراژ قدری کش داده شده و حالت تأتری دارد و بعد اولین تماسش با محیط خود شهر «که در این قسمت بیگانگی با محیط و غرق شدن در دنیای ماشینی بکمک چند زاویه مناسب بخوبی القاء میشود» همچنین است «وصول تحسین انگیز» آشنائی هالو با راز در خیاطخانه - سکانس قهوه‌خانه‌ی انتهای فیلم با آن دیالوگهای پرمنز و ایده نهائی فیلم که در این قسمت پیاده میشود» فیلمبرداری بهارلو در ایجاد فضای مورد نظر کارگردان بخوبی کمک میکند بازی هنرپیشه‌ها با وجود اینکه اکثراً تأتری هستند عموماً سینمائی بخصوص نصیریان و انتظامی که در ایفای نقش‌های محوله غوغا می‌کنند درخاسته

آقای هالو گام مؤثر دیگری است در راه بهبود سینمای ایران و یک پیروزی قابل توجه برای کلیه سازندگان فیلم «آقای هالو»

علی اصغر مطلق

● نشان دادن شهر از دیدیک دهائی و اتفاقاتی که ممکن است برایش بیفتد هیچوقت جالب نخواهد بود مگر اینکه فیلم مملو از انتقادهای شدید از مظاهر تمدن و از زندگی شهری باشد که لازمه آن نیز برخورداری از ریتمی سریع است، ریتم کند فیلم «هالو» با لهجه دهائی و بی حال «هالو» شدید تر احساس میشود، تیتراژ فیلم وسکانس گاراژ از نظر آتمسفر وسکانس کتک خوردن «هالو» در آخر فیلم از نظر ایجاد هیجان و بازی نصیریان و همچنین «بخشی» بطور کلی کارگردانی فیلم خوب است، اگر ابرادی باشد بر سناریو وارد است که ما به کافی ندارد مثلاً صحنه انتظار کشیدن «هالو» برای محمدی پور، نامه نوشتن او به اقوامش، فصل خواب دیدن او را میشود از فیلم حذف کرد و بجای آنها گوشه‌های دیگری از زندگی شهری را گنجانید.

● قسمت موفق مربوط به سکانس آخر که «هالو» سر خورده به دهات باز میگردد، در حالی که چند لحظه قبل تردید او در برداشتن کتاب شعرش دیده‌ایم (این خیلی راسخ از بسته شدن شاهنامه در قیصر است) قسمت ناموفق مربوط به عاشق شدن هالوست که طی آن در قسمتی از تصویر قلبی پیدا شده و شروع به نپش میکند و حالت شرفهم کردن تماشاگر بخود میگردد ... مقایسه این فیلم با مثلاً مرتاض «دینوری» کوچک بودن آنرا آشکار می‌سازد، اما منکر صمیمیتی که در آن هست نمی‌توان شد، فیلم در باره تأثیر تمدن بر اخلاقیات و اربین رفتن عواطف انسانی و پاک مردم بر اثر ماشینیسم و تمدن و در باره فساد زندگی شهری است.

«باقر پیامی»

● «مهرجویی» در این فیلم کاملاً چهره حقیقی شهر و انسان‌های شهری را با فرمی زیبا و جالب تصویر کرده است، کار او نمونه‌ای از بهترین نوع تلفیق هنر با تجارت میباشد و با بازی گیرای نصیریان، انتظامی و خورشید اثری دیدنی و بسیار بسیار جالب را در محیط

آشفته سینمای ایران سبب شده است. بیژن کوچکپور

● (آقای هالو) ساخته (داریوش مهرجویی) فیلمسازی که از فیلم‌دومش روال مخصوصی برای خود ایجاد کرد و با فیلم سومش مجدداً به زمینه فیلم نخستش بازگشت از روی نمایشنامه ای که بر روی صحنه آمده بود تهیه شد ولی ای‌کاش چنین نمیشد و ما همان مهرجویی فیلم (ما) را بارزهم می‌داشتیم.

● فیلم فاقد هرگونه امتیاز هنری در نوع خود می‌باشد و عجیب با سما و همین فیلمساز فاصله دارد. جریان فیلم از این قرار است که یک کارمند دهائی (!) برای گرفتن زن با وجود اینکه دختران خوب و سرشناس ولایتش خواستار او هستند به تهران میرود. در برخورد هائی که برایش بوقوع می‌پیوندد تا حدی شخصیت ها لویش مسلم می‌گردد ولی بعد چنان زرنک و دست و پا دار میشود که بیننده نمیداند آقای هالو را بپذیرد یا آقای زرنک را. فیلم از عوامل براه‌کننده و نامربوطی تشکیل شده که صدا البته این امر معلول سناریوی نسنجیده فیلم است. عیب دیگر سناریو دیالوگ فراوان آنست که تولید سردر می‌کند. در بعضی مراحل فیلم سعی میکنند جنبه هنری بخود بگیرند و با اصطلاح چیزی برای گفتن داشته باشند ولی به جنبه‌های تجاری آنهم ناقص میرسد که این تلفیق هنر و تجارت هم این روزها عجب دست و پای فیلمسازان ما را فرا گرفته است. فیلم از ایرادات و نواقصی چند هم برخوردار است که این نیز مزید بر علت میشود. خواب دیدن یک زن لوند خارجی آنهم با آن مقدمه نامفهوم و گنگش توسط یک دهائی (!) داشتن قبض چمدان و تحویل نگر فتن آن- بازی کند و سکتهدار نصیریان و مکث‌های زائد و بیجای او در بعضی صحنه‌ها و تقلید از فیلمهای ایتالیائی. در پایان، متأسفانه فیلم (آقای هالو) آن چیزی نیست که بیننده علاقمند منظر آن بود و اگر مهرجویی بخواند اینطور پیش رود باید گفت سینمای ایران یکی از امیدهایش را از دست خواهد داد و این برای مهرجویی سازنده فیلم (ما) دریغی است ...

سعید صالحی

و سایر فیلم‌ها :

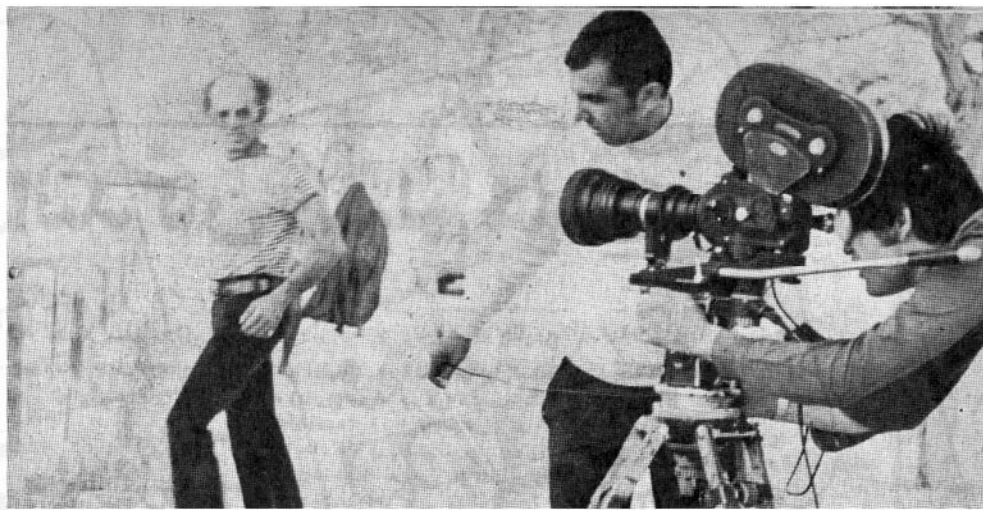
● ظاهر آقصد دونالدسیکل از ساختن مدیگان بوجود آوردن

یک فیلم دیگر در حد کوگان است، اما متأسفانه، نه اینکه در این راه موفق نشده بلکه فیلم اخیر، برای او یک شکست محسوب می‌شود، در کوگان سیکل با دوربین نیشدار خود با استفاده از زمینه‌ی وسترن و یک داستان بکرونازه، جنگل ماشینی و خالی از ترجم نیویورک را با پرداختی آگاهانه نشان میداد، کوگان در یک مقیاس کلی یک شاهکار بود، در حالیکه مدیگان نیست در مدیگان تمام کوشش سیکل صرف پرداختن به شخصیت‌های گوناگون فیلم است و سرتاس فیلم او در یک حالت کندفاقد هرگونه کششی معلق است و این حالت گاهی به هیجان نزدیک می‌شود و خیلی زود برمیگردد بجای اولش، سیر نزولی یک کارگردان آگاه و مسلط را نشان میدهد. والسلام

علی تیموری

● آنچه که «در یک صبح زیبای تابستان» را از هموعانتش متمایز می‌سازد گزینش روالی است سواى آنچه تاکنون دیده‌ایم. سازنده فیلم «ژاک درى» بجای توجه به برگراری آکسیونهای سطحی (که لازمه این چنین فیلمهایی است)، پرورش کاراکترها را مد نظر قرار داده (توجه شود به شخصیت آن کارگستر پیروخته). هنگامی با شخصیت‌های فیلم آشنای شویم که در بحرانی‌ترین لحظات زندگی‌اند: همه در کار خود درمانده‌اند و عامل این درماتسی کنها فقر است. ای فقر در تماس با دخترک ربه شده (سمبول اشرافیت) موجب طرح حرفهائی میشود که در فیلم توجهی به این زمینه نشده، از این زمینه نسبتاً بکرتنها ارائه کاراکتر عروسک و دخترک ربه شده در مقایسه با ابعاد رئالیستی که دیگران از آن برخوردارند جلب نظر می‌کند. ارائه آکسیونها به نورترین بیان صورت گرفته (سکانس فرودگاه در آنها و سکانس ورود فرانسیس به منزل آن قاش را در ابتدا بخاطر بیابوریم) فیلم از بیان سینمائی، ساده‌وروانی برخوردار است. و از همه مهمتر بی ادعاست.

منصور گرمی



□ وحالا بارقاوه این جای
پا کاملا مستحکم شده است. کلا
در مورد این فیلم چه عقیده‌ای
دارید؟

■ با فیلم «رقاصه» من تازه
قدم‌های اول را برداشته‌ام. کلا از
این فیلم راضی هستم اما ضمن ساختن
آن با مشکلاتی مواجه بودیم فی‌المثل
سکانس قهوه‌خانه که در آن تورنا
بازی، انجام شد. ما برای برگزاری
این سکانس با مشکلات زیادی مواجه
شدیم. کار فیلمبرداری در این سکانس
و سایر قسمت‌ها فی‌المثل در خیابان‌ها
و کوچه‌ها مشکل بود و ما اگر سرمایه
کافی داشتیم می‌توانستیم دکور این
قهوه‌خانه را بسازیم.

□ شناختن ارزش زندگی يك
لوطی تاجه حدوده؟

■ خودم بچه‌گوشه آثار
خیابان ری هستم در میان این طبقه
بزرگ شده‌ام و شناخت کاملی از این
آدم‌ها دارم.

□ فکر نمی‌کنید سوز
فیلم‌تان با زمان فعلی تطابق ندارد؟

■ درست است، اما چنین
مردمی هم اکنون وجود دارند و
با این هیئت و قیافه و این شیوه زندگی
می‌کنند. خود من چندی قبل در خیابان
شاهپور با چنین آدمی، درست در هیئت

حرفه‌ای با : شاپور قریب سازنده فیلم «رقاصه»

یعنی معاون او بودم. بعد مدتی سینما
را ترک کردم و به اداره بهداشت و
بانک رفتم و در این احوال مرحوم
نوذری روزی از من خواست که سناریوی
برایش بنویسم و بدین نحو بود که
باردیگر به سینما روی آوردم. این بار
مرحوم نوذری و عباس شاپور و سوسه‌ای
شدند که من در سینما ماندگار بشوم.
در طی این مدت همواره تلاش
می‌کردم یک‌روز بعنوان یک کارگردان
فیلم بسازم. دیگران همیشه حرفه‌ای
گنده‌ای می‌زدند که نمی‌توانم این کار
را انجام بدهم تا اینکه دوستان
«ایرج صادق پور» بمن پیشنهاد
کارگردانی داد و با همکاری یکدیگر
اولین فیلم خود را بنام «دختر شاه
پریان» ساختیم.

□ و «ادبیات» حیطه مورد
علاقه شما؟

■ با همکاری «محمدعاصمی»
اولین کتاب خود را تحت عنوان «عصر
پائیزی» انتشار دادم و چندی بعد
موفق شدم «گنبد حلبی» دومین کتابم
را منتشر سازم. هما نجوری که گفتید.
ادبیات دنیای مورد علاقه من است و
اکنون هم سوزهای برای نوشتن
رمان و داستان کوتاه دارم و خیلی هم
آرزو دارم که به کار سابق خود برگردم.
ولی فعلا در مسیری قرار گرفته‌ام که
برایم این بازگشت مقدور نیست.

□ ولی در سینما هم می‌توان
خلاقیت دنیای ادبیات را بکار بست.

■ سینما یک کار دسته جمعی
است، اما در ادبیات آدم به تنهایی
می‌تواند در گوشه‌ای بنشیند و حرف
هایش را خالی کند. در سینما نمی‌توان
آزادانه دلخواه آدم است کار کرد
ولی در ادبیات این امکان زیاد موجود
است، بنابراین ادبیات حیطه مورد
علاقه من میشود.

□ در مورد اولین فیلم‌تان
«دختر شاه پریان» چگونه فکر
می‌کنید؟

■ من در آن زمان و عنوان
یک کارگردان مبتدی از این فیلم راضی
هستم. من می‌خواستم باین فیلم جای
پای برای خود بوجود بیاورم که

■ يك فیلم زمانی به غایت
ایده‌آل خلاقیت خود دست می‌یابد که
به هر آنچه آرزوی سازنده‌اش بوده،
دست یافته باشد. این دست‌یابی به
ایده‌آل سینما خلاقیت، جز در سایه
همکاری و همکاری و معاضدت‌های معنوی
و روحی و بهره‌گرفتن از توان‌های
چندگانه سازندگان آن (از کارگردان
تا بازیگر) میسر نخواهد بود. در
سایه این همکاری همه جانبه خواهد
بود که ما با دنیای از اندیشه سالم
و افکار شایسته و دور از ابتدال‌روبرو
می‌شویم. کاری که این دو جوان کرده‌اند.
هر دو جوان‌هایی هستند که به سینما
شدیدا عشق می‌ورزند، فکر و ایده‌های
نو دارند و جوشی از اراده یک کار
خوب در معیار «تجارتی و هنری» در
رنگ و پوست آنها غلیظ می‌زند :

شاپور قریب و ایرج صادق پور.
در برخورد با «شاپور قریب»

احساس می‌کنیم که می‌توانیم با راحتی
تمام، حرف‌هایمان را بر زبان آوریم.
با ادب تمام کلام ما را می‌پذیرد، منفرعن
نیست و رفتارش یک جور خوشحالی
باطنی در دل‌مان پدید می‌آورد.
صمیمیت از همه اجزاء او نمایان
است، با همکارانش ایرج صادق پور
و میر لوحی، چنان رفتاری دارد که
نمی‌توان این همه وفا و جوش یکسان
فکری و شعوری را در کمتر کسی دیگری
احساس کرد یا پیدا نمود.

یادمان می‌آید که «رقاصه» محصول
چنین همکاری و همگامی صمیمیت‌آمیز
و حاصل انباشته شدن اندیشه‌های نو
این‌هاست که بدون هیچ بغض و حسدی،
در آنچه پدید آورده‌اند، شریک و
سهیم هستند. وزمانی که این فکر در
ما قوت می‌گیرد، حرف‌هایمان را با
«شاپور قریب» آغاز می‌کنیم.

□ انگیزه ورود شما به سینما؟

■ موقعی که پانزده سال بیشتر
نداشتم بخاطر فراگیری زلف در تئاتر
جامعه بارید شروع به کار کردم. ۹ سال
در اینجا ماندم و کار کردم و بعد زمانی
که تئاتر از سکه افتاد، به سینما
روی آوردم. يك فیلم بازی کردم
(پریچهر) و بعد با دسرژ آزاریان در
کارگردانی دو فیلم همکاری داشتم -



و کردار «ملک مطیعی» برخوردار
کردم.

□ ناخودآگاه خواسته‌اید
که یک جور «پیام اخلاقی» باین
فیلم ارائه کنید؟

■ زندگی که در این فیلم ارائه
میشود، شاید برای این‌کسی و این مردم
یک مآله عادی و یک پیام باشد. من
فکر نمی‌کنم علت چاقو کشی‌ها، کافه
رفتن‌ها شاید علتش فقط يك نکته
باشد: «مساله جنسی».

□ لوطی، فیلم رقصه به چه علت
از زندگی خانوادگی‌تان گریز می‌جوید؟
اگر این مرد در خانه‌اش ناراحتی
نداشته باشد و زنی بتواند او را
بقیه در صفحه ۲۴

بتوانم بعد‌ها روی آن بایتم و
خوشبختانه موفق شدم. پس از این
فیلم بود که پیشنهادات زیادی بمن شد
و من و عروس بی‌انگاره را برای میناقیه
ساختیم که اثری است کاملا تجاری.

□ چطور راضی شدید که يك
فیلم کاملا تجاری بسازید؟

■ من اگر می‌خواستم این‌تادسی
کنم که کار خوبی بمن پیشنهاد بشود
امکان داشت که دوام را خط بکشند.
از طرفی اگر قضیه را خوب حل‌الاجی
کنیم اینک مهمترین مساله‌ای که فروش
تکیه می‌کنند و انگشت می‌گذارند و فروش
فیلم است. اگر «دختر شاه پریان»
فروش خوبی نداشت، هرگز سراغ
من نمی‌آمدند.

بخاطر بسپارید ...

بزودی

بزرگترین رویداد عشقی تاریخ

باعظمت ترین فیلم سینمای ایران، اثری که نظیر آن را تا چند سال دیگر بر روی پرده نخواهید دید

پوریایفیم برپا میکند

بهروز وثوقی . آفرین . بیگدایمانوردی . آرمان

در شاهکاری از: سیامک پاشایی

لیلیا و مجهول

سینما کاپ . رنگی
تکس از پیش:
نقشای گنجوی



همایون . ویکتوریا . ژاله
بهادرانی . سین غفاری . خالقی
بلور . قدکچیان . خواجوی

فیلم ۵۱۱۱ . خانی

